



استالین

و

فخستین تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا

ک- دانشیان

بمناسبت صدمین سال تولد استالین

آذر ۵۸

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲	- معرفی
۳	۱- پیشگفتار
۶	۲- پیشرفت‌های اقتصادی
۹	۳- سوسیالیسم در یک کشور
۱۵	۴- تصفیه سالهای دهه ۱۹۳۰
۲۰	۵- استالین و تروتسکی
۲۶	۶- "وصیت نامه" لنین
۲۸	۷- جنگ جهانی دوم- آزمایش بزرگ تاریخی
۳۲	۸- نقش حزب کمونیست در بنای جامعه سوسیالیستی
۴۰	۹- عوامل ویژه‌های که محدودیت آزادی‌های دموکراتیک را- بین سالهای ۴۰-۱۹۱۷ در شوروی ضروری می‌ساخت .
۴۳	۱۰- سخن پایان

### معرفی

دفتر حاضر برای نخستین بار در پائیز ۱۳۵۶ انتشار پیدا کرد. بگونه ای که ملاحظه می شود در اینجا ضمن دفاع کلی از خط مشی رهبری اتحاد جماهیر شوروی در سالهای بحرانی ۵۳-۱۹۱۷، سالهای دشوار ساختمان جامعه سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده، کشوری که در حلقه تنگ محاصره کشورهای امپریالیستی قرار داشت، استدلال می شود که سیاست استالین در جهات اصلی بر اساس مثلنینی استوار شده بود.

در این دفتر ضمن پذیرش اشتباهاتی که رهبران اتحاد شوروی مرتکب می شوند، گفته می شود که این اشتباهات بطور عمده ناشی از شرایط مادی و کم و بیش اجتناب ناپذیر جامعه شوروی بوده است. و به رغم همه اشتباهاتی که شده تجربه اتحاد شوروی به بشریت امکان داده است که در راه ایجاد جامعه سوسیالیستی با آگاهی بیشتری در آینده گام بردارد - بویژه تاکید می شود که پیروزی انقلاب اکتبر، صنعتی شدن جامعه شوروی به رهبری طبقه کارگر و شکست فاشیسم توسط ارتش سرخ امکانات بسیار مساعدی را برای نیروهای آزادیخواه و زحمتکش در سراسر جهان بوجود آورده است.

در پایان استدلال می شود که در شرایط کنونی جهان که سوسیالیسم در بعضی از کشورها در آستانه پیروزی کامل قرار دارد، نظامهای شبه سوسیالیستی و با سرمایه داری دولتی در بسیاری از کشورها شکل نظام اجتماعی را تشکیل می - دهد و امپریالیسم جهانی در حال انحطاط و زوال بسر می برد، وقت آن رسیده است که در نظام دولتی شوروی تغییراتی داده شود، بطوری که نظام چند حزبی (امکان فعالیت به همه احزاب و سازمانهایی که هدف خود را به ایجاد جامعه سوسیالیستی منتهی از راههای مختلف قرار می دهند) جای نظام یک حزبی را بگیرد و آزادیهای اجتماعی و سیاسی و سندیکایی برای همه مردم شوروی به طور کامل تامین گردد.

د. ک

پائیز ۱۳۵۸

### پیشگفتار

تاریخ جهان ناظرو قایع غم انگیز و تراژیک بسیاری بوده است ، اما در آن میان فقط حادته‌های محدودی را می‌توان از لحاظ بازتاب جهانی ، میزان اثرگذاری و چگونگی پیدایش و زوال با مسئله استالین مقایسه کرد .

تا قبل از تشدید کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ( ۱۹۵۶ ) ، استالین شخصیت محبوب همه کمونیستهای جهان بود . اقتصاددانها ، فلاسفه و جامعه‌شناسان مارکسیست با نقل گفته‌های او کار خود را اذیل جلوه می‌دادند بالاتر از همه رهبران احزاب کارگری با الهام و کمک از نام او برای خود در بین توده‌های زحمتکش آبروو حیثیت سیاسی کسب می‌کردند . اما پس از کنگره بیستم پس از یک نشست چند ساعته همه چیز عوض شد . از سیمای استالین قهرمان توده‌ها ، وارث لنین ، رهبر جنبش کمونیستی برای مدت ۳۰ سال چیزی بیش از یک شبه جنایتکار بجای نماند .

از این پس احزاب " برادر " در بدنام کردن استالین و بیان اعتقاد استوار خود به " دموکراسی " ، " انسان دوستی " و " مارکسیسم " با هم مسابقه گذاشتند . گروههای " مارکسیستی " با نام وبی نام از راه نرسیده کار خود را با حمله به او شروع کردند . جنبش کمونیستی دچار یک کم‌دی تراژیک واقعی شد . در به او شروع کردند . جنبش کمونیستی دچار یک کم‌دی تراژیک واقعی شد . در پیشاپیش همه حزب کمونیست شوروی اعلام کرد : استالین قوانین دولت و حزب کمونیست شوروی را نادیده گرفته و شخصیت خود را بالاتر و برتر از حزب و دولت به شمار آورده است .

کتابها و آثار استالین که تا آن زمان بارها به زبانهای مختلف تجدید چاپ می‌شد جمع آوری گردید . استالین مظهر جزم گرایی ، ماتریالیسم مکانیکی و جمود اندیشه اعلام گردید . نویسندگان مارکسیست " اروپای غربی که پیش از همه روح " حساسشان " از کارها و نوشته‌های استالین خسته و آزرده بنظر میرسید ،

سرانجام عامل رکود و زوال مارکسیسم را پیدا کردند. آنها استالینیسم را مظهر ننگ و مایه بدنامی مارکسیسم شمرده و مدعی شدند که مارکسیسم پس از رهایی از شیوه تفکر استالینی دوباره زندگی خود را بازیافته و شکوفا و پیرشمر گردیده است. بعضی از چپ‌روهای تند روحتی پارا از این هم فراتر گذاشته استالین را عامل پیروزی رویزیونیسم در شوروی و سبب همه شکست‌های جنبش کارگری در هر گوشه‌ای از جهان معرفی کردند.

در این ماجرا وضع کسانی که در کشور مادر بست و بدون هیچ پرس و جویی تصمیمات رهبری اتحاد شوروی را تایید می‌کردند، تاسف بارتر بود. آنها که در تبلیغات گذشته غرق در مدیحه سرایی استالین شده بودند به سردرگمی و سرخوردگی عجیبی دچار شدند. اما بزودی وبا اعتماد به قول رهبران تازه اتحاد شوروی مشکل را حل کردند.

اما کار حمله و انتقاد استالین بالا کشیده است. استالین مانند هر انسان دیگری در درجه اول مخلوق تربیت و محیط تربیت و محیط اجتماعی خود بوده او در میان بلشویک‌ها تربیت سیاسی پیدا کرده بود و در مکتب لنین پرورش یافته بود. تئوری راهنمای او مارکسیسم - لنینیسم بود و بعنوان یک کمونیست مبلغ و ناشر فعال مارکسیسم بین زحمتکشان روسیه بود. از این روتعجب آورنیست که چرا کار رسوا سازی استالین بیخ پیدا کرده است. مدت‌هاست که آثار لنین که استالین تربیت سیاسی خود را بر آن اساس شروع کرده بود و فلسفه حزب بلشویک بر آن قرار داشته از طرف احزاب کمونیستی اروپایی و بسیاری از مارکسیست‌های منفرد مورد سوال و بدگمانی واقع شده است. اگر در چند سال گذشته در خفا ولی امروز علنا " نظریات لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا ، امپریالیسم ، انقلاب اجتماعی ، سوسیال و دموکراسی حزب مورد انتقاد شدید قرار می‌گیرد ، حتی بسیاری از نظریات مارکس در این زمینه ها و زمینه های دیگر مورد تردید واقع شده است .

بدیهی است مارکسیسم طریقت جامدی نبوده و مجموعه ای از احکام و آیه‌های جهان شمول مطلق نیست. مارکسیسم متد تحلیل پدیده‌های اجتماعی

است. با تغییر مناسبات و شرایط اجتماعی نظریه های اجتماعی تغییر میکنند، و نظریه هایی که در گذشته دارای اعتبار بوده جای خود را به نظریه های تازه خواهد داد. از این رو هیچ مارکسیست واقعی انتظار ندارد که همه آن ترها و نظریه هایی که در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، که متناسب با اوضاع و احوال عصر وجود آمده بود، به همان صورت از قدرت و اعتبار بر-خوردار باشد. در شرایط اقتصادی و اجتماعی جهان و بطریق اولی در کشورهای سرمایه داری تغییرات بزرگی صورت گرفته است از همین رو نظریه ای که دیروز صحیح بود ممکن است با شرایط تازه منطبق نباشد. اما اگر کار تجدید نظر در مارکسیسم به نفعی حقیقت عام آن، یعنی نفی مبارزه برای سرنگونی سرمایه و استقرار سوسیالیسم بیانجامد، این چیزی جز خدمتگزاری به بورژوازی و خیانت به طبقه کارگر نیست.

اینک کار انتقاد از استالین و بدنام کردن اولین تجربه تاریخی پرولتاریا به رسوا کردن وی اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم کشیده شده است. زیرا در عمق همه این انتقادات آگاهانه و غیر آگاهانه یک چیز نهفته است حمله متقابل بورژوازی به سوسیالیسم.

اگر خواسته باشیم در تحلیل خط مشی و کارهای استالین راه خطا نه پیمایم باید کار خود را از بررسی شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه روسیه شروع کنیم. ببینیم با توجه به وضع عقب مانده مادی و فرهنگی جامعه روسیه و با توجه به امکانات محدودی که بلشویکها در اختیار داشتند، چه کاری می شد انجام داد و چه چیز می شد بوجود آورد، که استالین در انجام آن راه خطا پیمود، و یا در بدست آوردنش امتناع کرد.

اگر تحلیل ما به جای بررسی عوامل و ریشه های اجتماعی به بحث درباره خصوصیات اخلاقی و روانی شخصیتها محدود بماند، به گره کوری برخورد خواهیم کرد که حل آن غیر ممکن خواهد بود اما اگر با نظریه علمی و آزاد از حب و بغض خرد بورژوازی به بررسی مسایل شوروی به پردازیم دشواریهای کار، کمبودها، بی تجربگیها، عقب ماندگی های اجتماعی و بویژه محاصره امپریالیسم رادر نظریه بگیریم آن وقت پاسخ ما چیز دیگری خواهد بود.

رهبران کنونی اتحاد شوروی و "کمونیستهای" غربی جملگی به پیشرفتهای بزرگ اقتصادی این دوره اعتراف می کنند، و حتی در میان سرسخت ترین دشمنان استالین کسی را نمی توان یافت که ره آوردهای عظیم اقتصاد سوسیالیستی را بین سالهای ۵۳-۱۹۱۷ انکار کند. اما آنها هرگز بمانمی گویند آیا بدون توسل به شیوه های استالین وصول به این موفقیت ها امکان پذیر بود یا نه؟ یا ادامه حیات دولت شوروی بدون دیکتاتوری پرولتاریا میسر بود؟

اگر واقعا بار تمامی گناهان اتحاد شوروی بین سالهای ۵۳-۱۹۳۴ بردوش استالین است بدین قرار می باید علت همه موفقیت های آن کشور را نیز به حساب او گذاشت؟ و یا اینکه اتحاد شوروی اساسا "در این مدت موفقیتی نداشته است، و بهره مردم شوروی از حکومت استالین جز شکنجه و محرومیت و کشتار چیز دیگری نبوده است؟

آنچه مسلم است اگر ما مسئله رهبری ۳۰ ساله استالین در اتحاد شوروی و جنبش کارگری جهان را با همه جوانب مثبت و منفی آن و جدا از کینه توزیهای خرد بورژوازی و فضل فروشیهای روشنفکرانه در نظر گرفته و بمشابه نمونه پریاری برای پرهیز از اشتباهات آینده مورد بررسی قرار دهیم این بررسی می تواند به عناصر ترقیخواه جامعه مادر حل مشکلاتی که با آن سروکار دارند یاری رساند. اما اگر شتاب زده با ایراد یک رشته اتهامهای سرسری وبدون مطالعه دست به قضاوت های شتاب زده بسزیم جز معشوش کردن حقایق ثمره دیگری در بر نخواهد داشت.

در این جزوه کوتاه سعی خواهد شد نسبت به بعضی از جنبه های تجربه اولین دولت سوسیالیستی جهان اشاره ای شود. امید است پژوهشگران و مبارزان طبقه کارگر در آینده با فرصت و امکان بیشتر به مطالعه جامع و کامل این مسئله بزرگ دوران ما بپردازند.

### پیشرفتهای اقتصادی

اقتصاد روسیه قبل از جنگ اول جهانی در مقایسه با کشورهای سرمایه داری

پیشرفته بسیار عقب مانده بود و بر پایه کشاورزی که عموماً "بشیوه‌ای قرون وسطایی اداره می‌شد قرار داشت. این اقتصاد ضعیف در جریان جنگ اول جهانی و بویژه در جریان جنگ‌های داخلی بکلی سقوط کرد. بطوری که حجم کلی تولیدات صنعتی در سال ۱۹۲۲ تا میزان ۳۳ درصد نسبت به ۱۹۱۳ کاهش پیدا کرد. در بخش صنایع سنگین وضع از این هم بدتر بود و در همان فاصله به ۱۲/۸ درصد کاهش پیدا کرد.

برای غلبه بر مشکلاتی که جنگ تحمیل کرده بود موقتاً "سیاست کمونیسم جنگی یعنی انتقال به سوسیالیسم. کمونیسم جنگی پیش گرفته شد. بسیاری از بلشویک‌ها چنین تصویری کردند که کمونیسم جنگی که تا ۱۹۲۱ به طول انجامید هر آنچه را که بنظرش می‌رسید ملی اعلام کرد و بدیهی است این سیاستی نبود که بتواند پاسخگوی مشکلات عمده و دراز مدت اقتصاد شوروی باشد و فقط راه حلی بود موقتی برای مقتضیات گذرای دوره جنگ. از همین رولنین پس از کاهش نسبی حالت بحرانی جنگ در کنگره سیزدهم سیاست نوین اقتصادی (نیپ) را اعلام کرد. نیپ در واقع یک عقب نشینی پیش بینی شده از ساختمان بانقشه و آگاه جامعه سوسیالیستی بشمار میرفت و برای این که بلشویک‌ها امکان یابند نفسی تازه کنند و در موضع محکمتری کار ساختمان سوسیالیستی را آغاز کنند انجام آن ضروری بنظر می‌رسید.

با مرگ لنین بار سنگین حل مسایل تئوریک و عملی اقتصاد سوسیالیستی بدوش استالین که از نظریه امکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور دفاع می‌کرد قرار گرفت. برای اینکه نظام سوسیالیستی بتواند در شوروی پا بگیرد باید در مدتی کوتاه چنان آهنگ سریع رشد اقتصادی بدست می‌آمد که نه تنها پایه های مادی برای گذار به سوسیالیسم فراهم می‌شد بلکه بحد کافی ساز و برگ نظامی برای دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم تولید می‌گردید.

مسئله ساختمان جامعه سوسیالیستی که برای نخستین بار جامعه عمل می‌پوشید کار دشوار و پیچیده‌ای بود. نظریات مختلف و متضادی ارائه می‌شد پیدا کردن راه صحیح گاه غیر ممکن بنظر می‌رسید. حزب کمونیست تنها راه صحیحی را که ممکن بود به نجات نظام سوسیالیستی منجر شود، یعنی صنعتی



کردن کشور و از میان بردن کولاکها، انتخاب کرد.

تا پایان سالهای دهه ۱۹۲۰ تولیدات صنعتی و کشاورزی اتحاد شوروی از سطح قبل از جنگ بالاتر رفت و از آن پس سیر صعودی را طی کرد، بطوری که تا سال ۱۹۴۰ اتحاد شوروی بیک کشور صنعتی بدل شد. در این سال تولید فولاد به ۱۸ میلیون تن، زغال سنگ به ۱۶۶ میلیون تن، نفت به ۳۱ میلیون تن و پنبه به ۲/۷۰ میلیون تن، که بین ۳/۵ تا ۵/۵ برابر سال ۱۹۱۳ است، افزایش یافت. هم چنین مقدار غله آماده برای فروش به ۳۸ میلیون تن، که ۱۷ میلیون بیش از ۱۹۱۳ بود رسید. و بر اساس قیمت‌های ۱۹۲۸ نرخ انباشت سرمایه از ۱۴/۸ درصد در ۱۹۲۸ به ۲۹ درصد در ۱۹۳۰ و به ۴۴/۲ درصد در ۱۹۳۲ رسید. این ارقام بخودی خود از معجزه اقتصادی اولین دولت سوسیالیستی جهان و توانایی و صلاحیت آن دولت در حل مسایل اقتصادی گواهی می‌دهد. بگونه‌ای که در زندگی یک نسل اقتصادی شوروی برابر با زندگی سه نسل در کشورهای عمده سرمایه‌داری رشد کرد.

حزب کمونیست اتحاد شوروی با دست خالی بدون داشتن امکانات مادی و فرهنگی لازم، بدون برخورداری از وام و منابع مالی خارجی و پاداخلی و بدون داشتن تادرا اقتصادی و اداری کارآ و کافی دست به چنین کار بزرگی زد، کاری که انجام آن بدون فداکاری و جانفشانی زحمتکشان شوروی ناممکن بود. تعداد کسانی که از سیاست صنعتی کردن استالین خرده می‌گیرند کم نیست. آنها معتقدند که به جای تکیه روی صنایع سنگین می‌باید به کشاورزی که بازدهی سریع و به سرمایه‌ای کمتر نیاز دارد رو آورده می‌شد. و استدلال می‌کنند سیاست صنعتی کردن استالین موجب صدمات مادی، و بویژه انسانی غیر لازم شد. در اینکه مردم شوروی برای صنعتی کردن سریع کشور و انباشت سرمایه برای انجام برنامه‌های اقتصادی قربانیهای فراوان داده و بهای سنگینی پرداخت کرده‌اند جای گفتگو باقی نیست. اما با توجه به تدارک بزرگ نظامی آلمان برای حمله به شوروی، آن کشور چاره‌ای نداشت که دست به همه اقدامات ممکن و لازم برای صنعتی کردن سریع کشور بزند.

استالین بدرستی خاطر نشان می‌کرد پیروزی سوسیالیسم به صنعتی کردن

### سوسیالیسم در یک کشور

مارکس با تحلیل قوانین پیدایش رشد و تکامل سرمایه داری در شرایط رقابت آزاد بدین نتیجه رسید که انقلاب سوسیالیستی با انجام همزمان در چند کشور پیشرفته سرمایه داری می تواند به پیروزی برسد .  
لنین با تحلیل قوانین سرمایه داری در مرحله امپریالیستی (سرمایه - داری انحصاری) و بر اساس قانون رشد ناموزون سیاسی و اقتصادی سرمایه داری ، پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور امکان پذیر می داند . او می نویسد :  
"تکامل ناموزون سیاسی و اقتصادی قانون مطلق سرمایه داری است .  
به همین مناسبت سوسیالیسم ابتدا در چند و یک کشور سرمایه داری بطور جداگانه به پیروزی خواهد رسید ." (لنین ، مجموعه آثار ، جلد هیجدهم ، صفحه ۲۳۲)

"در سراسر جهان ، بورژوازی مبارزه علیه بلشویسم را ادامه داده و شعله ور می سازد و مداخله نظامی و توطئه علیه بلشویکها را سازمان می دهد . آنها خوبی می دانند که موفقیت ما در ساختمان اقتصاد اجتماعی در صورتی که مورد تجاوز نیروی خارجی قرار نگیریم اجتناب ناپذیر خواهد بود ." (لنین مجموعه آثار ، جلد بیست و چهار ، صفحه ۵۱۰)

لنین معتقد بود این انقلاب با استفاده از تضاد بین کشورهای امپریالیستی می تواند حتی در کشور عقب مانده ای چون روسیه به پیروزی به رسد . به همین مناسبت در اکتبر ۱۹۱۷ مسئله گذار از انقلاب بورژوازی دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی مطرح کرد .  
نظام سرمایه داری در روسیه سرنگون شد ، اما مسئله مهم و دشوار چگونگی بنای اقتصاد سوسیالیستی بود .

لنین در مقاله های که در ماههای آخر زندگی خود بنام : درباره تعاون ، انقلاب ما ، کمتر اما بهتر ، نوشته بقای دولت شوروی را به همکاری موفقیت آمیز

بین طبقه کارگر و دهقانان وابسته میکند. او انقلاب فرهنگی تدریجی و صلح آمیز را در دهات برای غلبه بر بیسوادی و تربیت دهقانان بمنظور تهیه شرایط وحدت با کارگران لازم می شمارد. لنین در مقاله - در باره تعاون تا آنجا پیش می رود "رشد تعاون" را با "رشد سوسیالیسم" یکی می داند و می نویسد تعاونیها باید تولید کشاورزی را بهتر کرده، بر روستاییان فقیر برای بهبود زندگی آنها یاری رسانند و مانع رشد و تحکیم موضع کولاکها در دهات گردند. اما در عمل شرکتهای تعاونی زیر سلطه و کنترل کولاکها درآمدند و خود به مانعی در راه تحولات سوسیالیستی در دهات تبدیل شدند.

مرگ به لنین فرصت نداد که نظریه ساختمان اقتصاد جامعه سوسیالیستی را تکامل بخشد انجام این وظیفه مهم و تازه تاریخی را یاران و شاگردان لنین بعهده گرفتند. موانع بیشماری در سر راه آنها قرار داشت؛ نبودن هیچ نوع تجربه و سابقه تاریخی، رشد اندک نیروهای تولیدی، انباشت ناکافی سرمایه، سلطه تولید کوچک دهقانی و تسلط اقتصاد کشاورزی به صنعتی را می توان از آن جمله بشمار آورد.

طبقه کارگر، عمده ترین نیروی انقلاب، که می باید ساختمان اقتصادی جامعه زیر رهبری و بدست آن صورت می گرفت از جنگ میهنی خسته و فرسوده بیرون آمد. بخش بزرگی از افراد این طبقه در جریان جنگ و سقوط صنایع تحلیل رفته و بهترین و پیشروترین اعضایش یا به ارتش و سازمانهای دولتی جلب شده و یا بعلت بیکاری رهسپار دهات گردیده بودند.

تغییر مدام شرایط اقتصادی و اجتماعی که در نتیجه تغییر بنیانی نظام اجتماعی روی داده بود بی ثباتی روابط و مناسبات طبقاتی که به پیدایش قشرها و گروههای تازه و موازنه طبقاتی میدان می داد هزب را در برابر مسایلی قرار داده بود که تصور آن در قبل غیر ممکن بشمار می آمد. مسلم بود اولین گامهایی که برای ساختمان سوسیالیسم برداشته می شود، تضادهای طبقاتی را تشدید کرده و موضوعات تازه و پیچیده ای را مطرح می سازد.

برای حل مشکلات و چگونگی ساختمان اقتصاد و جامعه نظریات مختلفی

ابراز می‌شد . و بین رهبران حزب اختلاف نظر شدید وجود داشت .  
ترتسکی گرچه خصلت سوسیالیستی انقلاب اکتبر را می‌پذیرفت ، ولی  
به امکان ساختمان اقتصاد جامعه سوسیالیستی در یک کشور باور نداشت . او  
در برابر تزلزلی امکان پیروزی سوسیالیسم در روسیه نظریه مشهور "انقلاب  
پی‌درپی (دایم)" خود را به پیش کشید . ترتسکی خود به تضاد نظریه امکان  
ساختمان سوسیالیسم در یک کشور با نظریه "انقلاب دایم" اعتراف می‌کند ، او می-  
گوید : پرولتاریا پس از سرنگونی تزار خود را در برابر توده‌های دهقانی خواهد دید  
و قادر نخواهد بود قدرت سیاسی را بدون کمک پرولتاریا در غرب حفظ کند ، او بدین  
دلیل که امضای قرارداد صلح برست لیتوسک به انقلاب مشرف الوقوع آلمان است  
ابتدا از امضای این قرارداد سر باز میزند .  
طبق نظریه "انقلاب دایم" ترتسکی امکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی  
در روسیه فقط با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری غرب  
می‌توانست سرانجام باید به همین مناسبت ترتسکی در برابر مسایل دشواری که  
دولت شوروی با آن مواجه بود نمی‌توانست هیچ‌گونه راه حل عملی و مفیدی ارائه دهد  
و مسئله را با یک مشت شعارهای "کلی" فیصله می‌داد .

بوخارین به پیروزی سوسیالیسم معتقد بود ، ولی معتقد بود که باید کولاکها  
فرصت داده شود که خود بتدریج و بطور مسالمت آمیز در سیستم سوسیالیستی  
جذب شوند . از این رو او با اشتراکی کردن زمین به مخالفت برخاست .  
استالین به دفاع و تکامل نظریه لنین در مورد امکان ساختمان اقتصاد  
جامعه سوسیالیستی برخاست و تنها نظریه سازنده و جامع را برای ایجاد  
جامعه سوسیالیستی مطرح ساخت و بکار بست ، او به مشکلات اساسی پیاده  
کردن نظام سوسیالیستی آگاه بود ، به همین مناسبت با انتقال تمامی قدرت  
به شوراهای که توسط لنین پس از انقلاب خود ، به این دلیل که هنوز توده‌ها و  
شرایط آماده برای انتقال نیست مخالفت کرد ولی پس از پذیرش نظر لنین  
فعالانه و صادقانه تمامی قدرت و امکانات خود را در راه تحقق آن بکار برد .<sup>۱</sup>

۱- به همین مناسبت ترتسکی او را به نقل از لنین به داشتن انحرافات  
کائوتسکیستی متهم می‌کند .

استالین در گزارشی که به هفتمین پلنوم کمیته اجراییه کمینترن می‌دهد، دلایل خود را درباره امکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی به شرح زیر بیان میکند:

او میگوید تمامی مسئله ساختمان سوسیالیسم در شوروی به این مسئله مربوط میشود که آیا سوسیالیسم را میتوان بر اساس نیروهای داخلی کشور و بر پایه امکاناتی که در اختیار پرولتاریای شوروی است بنا کرد؟ آیا پرولتاریای شوروی قادر است با کوشش خود بر بورژوازی شوروی غلبه کند؟

او پاسخ می‌دهد بر خلاف نظراپوزیسیون که ساختمان سوسیالیسم را فقط یک موضوع تئوریک میداند، اینک دیگر این مسئله بیک واقعیت در زندگی پرولتاریای شوروی بدل شده است که باید برای حل آن فوری اقدام کرد. او میگوید ما به اختلالات اقتصادی پایان داده‌ایم، صنایع را به حال عادی باز گردانده‌ایم و به دوره تجدید ساختمان اقتصاد ملی خود بر پایه تکنیک تازه وارد شده‌ایم.

استالین می‌گوید اگر حزب به توانایی پرولتاریا در ساختمان جامعه سوسیالیستی باور ندارد، دلیلی ندارد که قدرت سیاسی را هم چنان در دست خود نگه دارد؟ آیا بهتر نیست قدرت سیاسی را به بورژوازی تحویل دهد و خود به داشتن یک نقش اپوزیسیون قناعت کند؟ و اضافه میکند ما فقط زمانی مجاز به نگاهداری قدرت سیاسی هستیم که با تمام نیرو برای ساختمان کامل سوسیالیسم بکوشیم.

اومی‌گوید صرفنظر از شرایط مناسب داخلی بعضی عوامل خارجی، از آنجمله تشدید تضاد بین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بین امپریالیسم و مستعمرات و مبارزه طبقه کارگر در کشورهای صنعتی به شوروی فرصت خواهد داد که برای ساختمان سوسیالیسم اقدام کند.

استالین می‌گوید اگر چه وجود یک رشته شرایط مناسب داخلی و قبل از همه تمرکز قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر، تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا،

---

۱- این پلنوم از ۲۲ نوامبر تا ۱۶ دسامبر ۱۹۲۶ در مسکو تشکیل شد.

وجود صنایع بزرگ سنگین، وحدت کارگران و دهقانان فقیر و میانه حال امکان پیروزی طبقه کارگر روس را بر بورژوازی تضمین می‌کند، ولی پیروزی نهایی سوسیالیسم در شوروی وابسته به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عمده غرب است. و تازمانی که اتحاد شوروی در محاصره سرمایه‌داری قرار دارد و خطر تجاوز خارجی این کشور را تهدید میکند پیروزی سوسیالیسم را نباید امری پایان یافته تلقی کرد زیرا طبقه کارگر شوروی اگر چه قادر است بورژوازی شوروی را سرکوب کند ولی نمیتواند بر بورژوازی جهانی غلبه کند.

استالین سپس به بحث درباره تاریخ پیدایش نظریه ساختمان سوسیالیسم می‌پردازد. او ادعای ترتسکی را در این باره که این مسئله از ۱۹۲۵ به بعد در حزب مطرح شده، مردود می‌شمارد. و میگوید. «لنین برای نخستین بار این موضوع را در ۱۹۱۵ عنوان کرد و مورد مخالفت کسی، جز ترتسکی قرار نرفت. از آن پس این موضوع بارها در مطبوعات حزبی عنوان شد. و موارد مهمی را که لنین درباره ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در شوروی صحبت کرده بود به ترتیب تاریخ میان آنها می‌شمارد:

الف - لنین در سال ۱۹۱۵ در مقاله‌ای که تحت عنوان "درباره شعار

ایالات متحده اروپا که توسط ترتسکی عنوان شده بود می‌نویسد:

"... بدین سان پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند و یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه امکان پذیر است. پرولتاریای پیروزمندان کشور با خلع ید سرمایه‌داران و سازمان دادن تولید سوسیالیستی خود در برابر بقیه جهان، جهان سرمایه‌داری، قرار خواهد گرفت، و ملل ستمدیده سایر کشورهای جهان را به هدفهای خود جلب خواهد کرد..." (تکیه روی کلمات از استالین)

بطوری که ملاحظه میشود لنین بطور روشنی از سازمان دادن تولید

سوسیالیستی در آستانه انقلاب بورژوازی دموکراتیک صحبت می‌کند.

ب - لنین در ۱۹۱۹ در طی مقاله‌ای تحت عنوان "اقتصاد و سیاست

در عصر دیکتاتوری پرولتاریا" می‌نویسد:

... درباره یک مسئله جای تردید نیست و آن از دیدگاه مسئله اصلی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا، تأمین پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری در کشور ما است. ... بورژوازی در سراسر جهان یکی پس از دیگری علیه ما توطئه چینی می‌کند، زیرا بخوبی درک می‌کند که اگر ما بوسیله مداخله نیروهای نظامی سرنگون نشدیم موفقیت ما در ساختمان اقتصاد اجتماعی اجتناب ناپذیر است.

در اینجا لنین از "مسئله اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا"، "از تجدید ساختمان اقتصاد اجتماعی" صحبت می‌کند، که در شرایط حکومت پرولتاریا مفهومی جز ساختمان سوسیالیسم نمی‌تواند داشته باشد.

ج - لنین در مقاله‌ای تحت عنوان مالیات نقدی (۱۹۲۱)، مسئله بنای سوسیالیستی اقتصاد شوروی را مطرح می‌سازد و در سخنرانی خود در شورای مسکو (۱۹۲۲) می‌گوید: ما سوسیالیسم را وارد زندگی روزمره خود کرده‌ایم، "روسیه‌دوره‌نپ بروسیه سوسیالیستی بدل خواهد شد".

د - لنین در مقاله‌ای درباره تعاونیه‌ها که در ۱۹۲۳ منتشر شد و در واقع وصیت نامه لنین است می‌گوید:

"... قدرت دولتی بر وسایل بزرگ تولید، تمرکز قدرت سیاسی در دست پرولتاریا، اتحاد پرولتاریا با دهقانان کوچک، رهبری مطمئن دهقانان بوسیله پرولتاریا، آیا همه اینها برای ساختن یک جامعه کامل سوسیالیستی از تعاونیه‌ها فقط از تعاونیه‌ها کفایت نمی‌کند؟ ... آیا اینها همان مصالحی نیست که برای ساختن کامل جامعه سوسیالیستی لازم است؟

استالین می‌گوید هدف ما در ساختمان اقتصادی جامعه چیست؟ در چه جهت باید حرکت کنیم و چه چیزی را باید بسازیم؟ آیا باید به ساختمان بنای اقتصاد سرمایه‌داری بپردازیم یا بر عکس جامعه سوسیالیستی را بنا کنیم؟ آیا می‌توانیم در شرایط کنونی اقتصاد نپ را به اقتصاد سوسیالیستی بدل کنیم؟ او به پرسش ساختمان سوسیالیسم پاسخ مثبت می‌دهد و خود نیز همه زندگی‌اش را صرف بنای سوسیالیسم و حفاظت دست آورده‌های آن

از خطر بورژوازی می‌کند .

آثار استالین بویژه کتاب معروف او بنام "قوانین اساسی سوسیالیسم"

که در بحبوحه اختلافات شدید بین نظریات مختلف درباره چگونگی ادامه ساختمان سوسیالیسم نوشته شده از همین رو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است .

بدیهی است راه عبور بسمت بنای اقتصاد سوسیالیستی بویژه در اتحاد شوروی با توجه به موضوع عقب مانده کشاورزی و مقاومت دهقانان راهی دشوار بود ، و موجب برخوردهای شدید و خشونت بار طبقاتی که در طی آن هزاران نفر جان خود را از دست دادند گردید ، و همین امر عامل اصلی مبارزات درون حزبی و تصفیه‌های خونین سالهای دهه ۱۹۳۰ است .

#### تصفیه سالهای دهه ۱۹۳۰

حزب بلشویک در جریان مبارزه قهرآمیز علیه تزارپسم پرورش یافته بود و تنها پس از پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سقوط تزارپسم آزادی فعالیت علنی را بدست آورد و طولی نکشید که به حزب حامی در نظام یک حزبی تبدیل شد . در چنین وضعی مبارزه بین عقاید و نظریه‌ها نمی‌توانست شکل قهرآمیز به خود بگیرد . و هرگونه حزبی که رهبری را بدست می‌گرفت بطریق اولی رهبری دولت و همه قوای کشور را نیز در دست خود متمرکز بسازد . و طبیعتاً با آنها که قصد سقوطش را داشتند نمی‌توانست رفتاری "برادرانه" و "مهربانانه" داشته باشد .

سالهای دهه ۱۹۳۰ ناظر یک رشته محاکمات در مسکو بود . متهمین اغلب از رهبران برجسته و فعال حزب کمونیست بودند ، که به اتهام خیانت به کشور به پای میز دادگاه کشانده شده بودند . در این دوران چهار محارمه بسیار مهم در مسکو صورت گرفت که فقط یکی از آنها بطور مخفی برگزار شد . اولین محاکمه در اوت ۱۹۳۶ تشکیل شد که زینوویف و کامنف متهمین اصلی



آن بشمار می‌رفتند. در ژانویه ۱۹۳۷، در دومین محاکمه رادکو و ۱۷ تن از همکاران او محکوم شدند. سومین محاکمه به صورت مخفی انجام شد و توخاچوفسکی رییس ستاد ارتش و گامارنیک کمیسر سیاسی و عده‌ای از رهبران برجسته ارتش بجرم تهیه مقدمات کودتای نظامی و ایجاد رابطه با آلمانها محاکمه و تیرباران شدند. در چهارمین محاکمه مارس ۱۹۳۸ بوخارین نظریه پرداز برجسته حزب و سردبیر سابق روزنامه پراودا، به اتهام خیانت به حزب محاکمه و محکوم شد. جزییات محاکمات نامبرده (به جز محاکمه توخاچوفسکی) ادعا نامه دادستان و اعترافات و دفاع متهمین بطور کامل منتشر شده است.

برگزاری این محاکمات در زمان تشکیل آن از طرف مطبوعات و محافل سرمایه‌داری و توسط ترترسکی محکوم شناخته شد و ساختگی دانسته شد. اما تا تشکیل کنگره بیستم در ۱۹۵۶ که خروشچف در "گزارش محرمانه" خود به کنگره (متن این گزارش تاکنون بطور رسمی در شوروی انتشار یافته است) اصالت محاکمات را مردود اعلام کرد از سوی هیچیک از احزاب کمونیستی صحت محاکمات نامبرده مورد تردید واقع نشده بود. پس از اشاره خروشچف همه احزاب کمونیست چپ‌گرای طرفدار مسکو، متفقا "و بدون هیچگونه پرس و جویی بدین نتیجه رسیدند که بیشتر محاکمات مسکو جنبه صحنه سازی داشته و اعترافات متهمین با اعمال فشار و شکنجه گرفته شده است.

از این پس درباره این محاکمات جنجالی براه انداخته شده است و با گذشت زمان ابهام درباره چگونگی برگزاری آنها بیشتر می‌شود و حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز به جای اینکه نظر خود را در این زمینه رسماً اعلام نماید و برای روشن شدن اذهان عمومی کلیه اسناد و مدارک مربوطه را منتشر نماید، هم چنان به سکوت خود ادامه می‌دهد و به این ترتیب بیش از پیش موجب سردرگمی شده است.

اما برای آنها که علاقمندند خارج از کینه توزیها، پیش داوریها و تهمت زنیها درباره محاکمات سالهای دهه ۱۹۳۰ نظر دهند تا زمانی که اسناد و مدارک قانع کننده و تازه‌ای درباره خدشه دار بودن محاکمات نامبرده

منتشر نشده، چاره‌ای نیست جز آنکه نظر رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی را درباره صحت اتهامات وارده به متهمین و برگزاری قانونی محاکمات طبق قوانین اتحاد شوروی بپذیرند.

زیرا اولاً طرح کودتای نظامی و اقدام به عملیات خرابکارانه و تروریستی، که اتهام اصلی علیه متهمین بود غیر منطقی بنظر نمی‌رسد. متهمین (ترتسکی، بوخارین، زینوویف، کامنف و رادک) اگر چه باشکست کاملی در داخل حزب و دولت برای پیش‌برد برنامه‌های سیاسی خود مواجه شده بودند و در حزب اثر نقشی نداشتند، ولی واضح بود که به سادگی و آرامی حاضر نخواهند شد زندگی سیاسی را رها کنند و دنبال یک زندگی عادی باشند. بویژه به حقانیت‌راه خود و به نادرستی راه استالین اطمینان داشتند و او را بطور قطع محکوم می‌کردند. بنابراین مخالفت قهرآمیز آنها با استالین و دولت او طبیعی بنظر می‌رسید. توسل آنها به عملیات خرابکارانه و ایجاد جنگ اعصاب مقدمه‌ای بود برای آماده کردن شرایط، جهت قیام مسحانه به شکل کودتا. آنها خود را ناچار می‌دیدند برای تهیه مقدمات کار و جلب پشتیبانی، کشورهای امپریالیستی، بویژه آلمان، که علاقه خاصی به مسایل شوروی نشان می‌داد با آنها رابطه برقرار کنند. بدین امید که شاید با حمله آلمان به شوروی شرایط مساعدتری برای سرنگونی دولت استالین فراهم شود.

ثانیاً "چه نیازی بود که دولت شوروی دست به تشکیل محاکمات ساختگی بزند؟ دولت شوروی سالهای سخت اقتصادی را پشت سر گذاشته و با قدرت برنامه‌های اقتصادی خود را به پیش می‌برد. استالین براحتی قادر بود از طریق تشکیلات حزبی، کلیه مخالفین را از حزب بیرون کند و صدای آنها را خاموش سازد. دولت شوروی که در این مرحله توجه عمده خود را صرف ایجاد بنای اقتصاد جامعه کرده بود، در داخل بیش از هر چیز به پشتیبانی و اعتماد توده‌های مردم برای انجام برنامه‌های خود، و در خارج بویژه پس از پیروزی هیتلر در آلمان و تهدید جدی آن دولت برای نظام شوروی به اعتماد و همدردی افکار عمومی جهان نیاز داشت بنابراین دولت شوروی باید

اقداماتی به عمل آورد که حیثیت و اعتماد خود را در داخل و خارج کشور افزایش می داد. مسلماً "برگزاری این محاکمات اگر به صورت نادرستی انجام می گرفت با توجه به تحریکات و جنجالهایی که مخالفین شوروی برآه می انداختند، جز اینکه به اعتبار دولت شوروی لطمه وارد سازد، چه نتیجه دیگری میتواندست به بار آورد؟ اما مخالفین دست بردار نبودند، آنها با توجه به موقعیت حساس دولت شوروی از هیچ اقدامی برای سرنگون کردن آن دولت دریغ نکردند. و برای دولت شوروی در برابر خود تنها یک راه گذاشتند، محاکمه و مجازات متخلفین.

ثالثاً "محاکمه متهمین در دادگاههای آزاد و علنی و با شرکت نمایندگان خارجی (از آن جمله سفیر وقت آمریکا در مسکو که صحت برگزاری محاکمات نامبرده را تایید کرده است) صورت گرفت. همه متهمین اتهامات وارده را با صراحت پذیرفتند. اگر بطوری که ادعا می شود اعترافات متهمین با اعمال زور و زیر فشار گرفته شده بود، آنها براحتی می توانستند در دادگاه علنی پرده از راز این جنایت بردارند. و حکومت شوروی را در نزد افکار عمومی جهانیان رسوا کنند. و از این راه به هدفهای "انقلابی" و "راستین" خود کمک کنند. اما آنها چنین نکردند و در برابر اسناد مشخص ارائه شده چاره ای جز اعتراف به گناهان خود نداشتند. آنها جزء جزء اقدامات ضد شوروی خود را تشریح کرده و خود را مستحق مجازات دانستند.

این ادعا که گویا متهمین برای نجات جان خود اعترافاتی به دروغ نموده اند فاقد ارزش است. زیرا آنها از افراد معمولی نبودند، بلشویکهای مشهوری بودند، که اگر واقعاً "برای شرف" بلشویکی "خود ارزش و اعتباری قابل بودند، می باید با شهادت در دادگاه علنی از حیثیت "بلشویکی" خود دفاع کنند.

اما خروشچف که استالین را به جرم عدم رعایت قوانین سوسیالیستی بباد ناسزا گرفته بود، در مورد دستگیری و اعدام بریا و گروهی از یاران او دست به اقداماتی زد که فقط در داستانهای جنایی نظیر آن را می توان یافت. تاکنون روشن نشده است که بریا چرا و چگونه دستگیر شد، در چه

دادگاهی، محاکمه شد، وکی اعدام گردید. ۱

با اینهمه اعتقاد ما براین است که برای روشن شدن افکار علاقمندان به جنبش کمونیستی در جهان می‌باید درباره محاکمات سالهای دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ تحقیقات کاملی بعمل آید و پرده از راز بسیاری از اسرار نهانی برداشته شود. بدیهی است انجام کامل و درست این کار بدون کمک دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی امکان پذیر نیست.

---

۱- با توجه به اینکه در رأس اداره امنیت اتحاد شوروی در سالهای ۳۸-۱۹۳۴ دو نفر از توطئه‌گران و همدستان گروه ضدحزبی قرار داشتند (یا-گودا-۳۶-۱۹۳۴ و بیژوف ۳۸-۱۹۳۶) و عوامل امپریالیستی و ترسکیستها در سازمانهای امنیتی شوروی نفوذ کرده بودند، احتمال زیاد می‌رود که عده زیادی از افراد بی‌گناه و بویژه از روشنفکران مومن حزبی مورد تعقیب قرار گرفته و بسیاری جان خود را از دست داده باشند.

استالین عدم اعتماد و سوءظن خود را نسبت به اقداماتی که از طرف اداره امنیت ملی صورت می‌گرفت با تشکیل اداره امنیت ویژه‌ای نشان داد. توسط همین مرکز بود، که توطئه‌گران واقعی زینوویف، کامنف و بوخارین شناخته شدند.

در سال ۱۹۳۸ بریا جانشین بیژوف گردید. و در این دوره عده کثیری از متهمین از زندان آزاد شدند.

## استالین و ترسکی

شخصیتها اگر فرایند تامل اجتماعی را بدرستی درک کنند می توانند در سیر حوادث نقش بزرگی بعهده داشته باشند . انقلاب اکتبر بدون رهبری لنین و موقع شناسی او در آن برهه از زمان نمی توانست به پیروزی برسد . استالین و ترسکی نیز که از رهبران جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بودند هر یک بنوبه خود در انقلاب اکتبر نقش ارزنده ای بعهده داشتند اما با دو برداشت مختلف آنها کاملاً "باهم متضاد بود و روشن در برابر مسایل سیاسی و حزبی متفاوت .

درباره دیدگاهها و شخصیت متضاد استالین و ترسکی ، لئون فوچ و نگر ، روزنامه نگار سوسیال دموکرات آلمانی می نویسد : "برخورد اساسی بین ترسکی و استالین در اختلاف عقیده روی همه مسایل مهم قرار دارد و این اختلافات از تفاوت های اساسی ناشی می شود . سرشت متفاوت آن دو آنها را به مفاهیمی متضاد در رابطه با مهمترین مسایل انقلاب روسیه مانند : مسئله ملیتها ، مسئله دهقانان ، مسئله امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور ، کشانده است . استالین معتقد بود که امکان استقرار کامل و عملی سوسیالیسم در شوروی بدون پیروزی انقلاب جهانی هست ، علاوه بر آن با حفظ منافع ملی مردم مختلف شوروی آن را می توان در یک کشور جداگانه مستقر کرد . او معتقد بود که در دهقانان روسیه امکان گرایش به سوسیالیسم وجود دارد . ترسکی با این نظر مخالف بود . او اعلام کرد که انقلاب جهانی شرط لازم برای استقرار سوسیالیسم است ، اوبه سختی به آموزه مارکسیستی انترناسیونالیسم مطلق چسبیده بود ، او از تاکتیک انقلاب دایم پشتیبانی می کرد ، و بایک نمایش منطقی ، بزرگی صحت این فرضیه مارکسیستی را که استقرار در یک کشور ناممکن است نشان می داد " . (مسکو در ۱۹۳۷) .

ترسکی در یک خانواده کم و بیش مرفه الحال پرورش یافته و آشنایی اش با مارکسیسم بیشتر از راه مطالعه و حشر و نشر با گروه های مختلف مارکسیستی

بدست آمده بود ، اونویسنده‌ای بوده‌چیره‌دست و سخنوری توانا ، از نظر سیاسی راه خود را می‌رفت و بین منشویکها و بلشویکها در نوسان بود . لنین درباره تلون سیاسی او می‌گوید :

"ترتسکی در سال ۳-۱۹۰۱ ایسکرای دوآتشه بود . . . در پایان ۱۹۰۳ منشویک دوآتشه شد . . . در ۵-۱۹۰۴ منشویکها را ترک می‌کند و در نوسان بسر می‌برد . . . و گاه نظریه چپ روانه پوچانقلاب‌پس‌پی در پی را اعلام می‌کند . در ۷-۱۹۰۶ با لوکزامبورگ اظهار همبستگی می‌کند . در دوران تفرقه . . . باز به راست می‌گردد ، در اوت ۱۹۱۲ با انحلال طلبان زد و بند می‌کند . اکنون باز آنها را ترک می‌گوید ولی در ماهیت امر همان خرده اندیشه های آنها را تکرار می‌کند " . (لنین مه ۱۹۱۴)

ترتسکی پس از جدایی از لنین در ۱۹۰۳ مدت ۱۴ سال یعنی تا آستانه انقلاب اکتبر بدور جنبش سوسیالیستی وول می‌خورد . در این مدت لنین را با همان زبانی که بعدا استالین را تقییح کرد ، سرزنش می‌نمود . مثلا " می‌گفت : "لنین انقلاب روس را خفه خواهد کرد " ، "مارکس اگر زنده بود اولین کسی می‌بود که لنین پس از پیروزی انقلاب گردنش را می‌زد . " او لنین را یک " خرد بین خرف " می‌نامید که مشتت آدمهای مشابه خود را بدور و برش جمع کرده است . ترتسکی نویسنده<sup>۶</sup> توانایی بود ، اما نوشته هایش بیشتر برای فرونشاندن آتش احساسات روشنفکران و دانشجویان مناسب بود تا حل مسایل انقلابی . لنین او را " پروانه<sup>۶</sup> عصبانی " می‌نامید و می‌گفت نوشته‌های ترتسکی فقط می‌تواند بچه مدرسه ها را تحت تاثیر قرار دهد .

ترتسکی در کنگره دوم سوسیال دموکراتها در لندن (۱۹۰۳) بطور غیر منتظره جانب مارتنف را می‌گیرد و طرح لنین را درباره ساختمان حزب باشکست مواجه می‌سازد . در سال ۱۹۰۴ جزوه‌ای بنام وظایف سیاسی ما منتشر میکند و آن را به "موزگار عزیزم آگسلرود" تقدیم می‌کند . و لنین را به عنوان یک "کاریناتور کودن ژاکوبینبسم" مورد حمله قرار می‌دهد .

ترتسکی در ماه مه ۱۹۱۷ پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک فوریه به روسیه برمی‌گردد و به گروه کوچکی از سوسیال دموکرات‌ها بنام سوسیال دموکرات‌های متحد پتروگراد ملحق می‌شود. در مذاکراتی که با لنین در همان زمان برای الحاق به حزب می‌کند می‌گوید: "من نمی‌توانم خود را بلشویک بدانم، برای من شناخت بلشویسم غیر ممکن است".

ترتسکی از ایجاد حزب تازه و وحدت کلیه گروه‌های مارکسیستی در حزب تازه صحبت می‌کند، ولی لنین قصد انحلال حزب بلشویک را نداشت او معتقد بود حزب بلشویک باید بالاتر از هر سازمانی باشد.

سرانجام ترتسکی در ماه ژوئیه به اتفاق همه افراد گروه خود به حزب بلشویک ملحق می‌شود و به عضویت دفتر سیاسی انتخاب می‌گردد. تا سال ۱۹۲۴ نقش فعالی را در انجام کارهای حزبی بعهده می‌گیرد. استالین در مقاله‌ای که در روزنامه پراودا در نوامبر ۱۹۱۸ می‌نویسد، نقش بسیار ارزنده ترتسکی، رییس شورای پتروگراد را در جریان انقلاب اکتبر می‌ستاید و حزب بلشویک را در جلب پادگان شهر پتروگراد مدیون ترتسکی می‌داند.

استالین در ۱۹۲۷ با نظر کسانی که ترتسکی را همیشه یک عنصر ضد بلشویک به حساب می‌آوردند به مخالفت برخاسته و از خدمات او بعنوان یک بلشویک بین سالهای ۲۴-۱۹۱۷ تحلیل می‌کند.

اماتلون سیاسی، گذشته منشویکی و طبع بلند پرواز ترتسکی با محیط حزب بلشویک سازگار نبود. شعله‌های انقلاب اکتبر فروکش کرده بود و کار طولانی و سخت در میان بلشویک‌هایی که او هرگز دوستشان نداشت شروع شده بود. محیط حزب واقعا "برای روحیات بی‌ثبات و روشن‌فکرانه او بیگانه بود، ترتسکی

---

۱- نظریات ترتسکی حتی قبل از عضویت در حزب (۱۹۱۷) باید مورد مطالعه قرار گیرد. ترتسکی بلشویک نبود و اصول بلشویسم برای او قابل هضم نبود. این را نباید گناه او شمرد. گناه بزرگ او شرکت فعال در سرنگونی حکومت شوروی است.

همه کوشش خود را بکاربرد (حتی در زمان حیات لنین) که گروه بندیهای تازه ای در حزب بوجود آورد و سازمان حزبی را بر اساس ضابطه های منشویکی تجدید سازمان کند ، اما زمانی که در انجام این کار با شکست مواجه شد ، همه نیروی خود را برای متلاشی کردن حزب بلشویک بکاربرد . و بعد ها کار او به مبارزه با دولت شوروی کشیده شد . و در صف دشمنان آن دولت جای گرفت .

پیروان او در بین الملل چهارم ، در پی ثباتی ، عدم پی گیری و تلون دست کمی از رهبر خود ندارند . آنها در بعضی کشورهای اروپای غربی که ترتسکیسم هنوز هم بین قشرهای محدودی (بویژه بین روشنفکران ) رواج دارد ، هرگز موفق به ایجاد سازمان واحد و یکپارچه ای نشده اند ، این گروه های کوچک غالبا " سرگرم رسوا کردن و حمله به یکدیگر اند .

هیچ کسی به خصوصیات ترتسکی مانند لنین آشنا نبود . لنین می گفت : " با ترتسکی بحث ماهوی کردن غیر ممکن است ، زیرا او هیچ عقیده پابرجایی ندارد . با انحلال طلبان و انزوی ولیستها می توان و باید بحث کرد ، زیرا در عقیده خود پابرجا هستند ، ولی با شخصی که بازی خود را از این طریق انجام می دهد که هم بر روی اشتباهات آن گروه وهم بر روی اشتباهات این گروه پرده ساترمی کشد بحث ماهوی نمی کنند ، بلکه او را بعنوان دیپلماتی از پست ترین قماش رسوا می کنند . " ( دسامبر ۱۹۱۱ ، لنین در مقابله با ترتسکیسم ،

صفحه ۴۸ )

گاه این پرسش عنوان می شود با توجه به خصوصیات و تلون روحیه ترتسکی آیا واقعا پذیرش او به عضویت حزب بلشویک در آستانه انقلاب با اکثر تصمیم درستی بود ؟ آیا بهتر نبود با او و گروه کوچک او ، به منزله یک گروه مستقل مارکسیستی ، رفتار می شد ؟ با این همه ترتسکی تا ۱۹۲۴ بعنوان یکی از رهبران برجسته سوسیال دموکراسی روس خدمات برجسته ای به این جنبش نمود و امروز ترتسکیسم بمثابه یک جریان نیرومند در جنبش کارگری وجود دارد ، و بسیاری از اقتصاد دانان و نویسندگان برجسته مارکسیست غرب از میان آنها برخاسته اند .



در مقایسه با ترسکی، استالین از مصالح دیگری ساخته شده بود. او به اعماق جامعه روس تعلق داشت. شکوفایی و رشد شخصیت استالین در دوران حزب بلشویک آغاز شد. او فرزند واقعی حزب بود. تمام هستی و شخصیت خود را از حزب می‌دانست. استالین بدون حزب بلشویک کسی نبود، نه فامیل "محترمی" داشت که حامی‌اش باشد و نه تحصیلات "دانشگاهی" که راهی به دیاری به سویش بگشاید. بی‌پرده نبود که تمام زندگی خود را به غلط یا به درست باشوق و شور در راه حزب کمونیست فدا کرد.

استالین در یکی از مستعمرات عقب مانده آسیای روسیه پرورش یافته بود، بهمین مناسبت نمی‌توانست زیر تأثیر تربیتی شرایط فئودالی خود قرار نداشته باشد اما زندگی او را در برابر انجام مأموریتی بس بزرگ قرارداد. مأموریتی که او در بیشتر جهات در انجامش موفقیتی بزرگ کسب کرد. او و گروه کادر های بلشویک به رهبری لنین، ستون فقرات حزب را تشکیل می‌دادند. نظریات او از عمل انقلابی که خود مستقیماً در آن شرکت داشت سرچشمه می‌گرفت. از تظاهر و صحنه سازیهای روشنفکری بدور بود، تا جایی که نقش بزرگ او در انقلاب و سازمان حزبی توسط بسیاری از روزنامه‌نگاران ظاهر بین نادیده گرفته می‌شد. او به اتفاق لنین، ترسکی، کامنف، زینوویف و... نخستین اعضای هفتگانه بوروی سیاسی را تشکیل می‌داد. استالین در سازمان دادن قیام اکتبر به رهبری لنین و در جنگهای داخلی برای سرکوبی ضد انقلابیون نقش موثری به عهده داشت.<sup>۱</sup> او در آوریل ۱۹۲۲ بعنوان اولین دبیر کمیته مرکزی حزب انتخاب شد.

---

۱- بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند که انقلاب اکتبر به رهبری لنین و ترسکی انجام گرفته است. این تصور نادرستی است. رهبری سیاسی انقلاب در دست لنین و کمیته مرکزی حزب بلشویک بود و کمیته انقلابی نظامی شورای پتروگراد که در صدر آن لازمی میر Lazimir قرار داشت، کارسازماندهی را انجام می‌داد. ترسکی نیز یکی از همین اعضای هفتگانه کمیته بود.

استالین حدود سی سال رهبری اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی را به عهده داشت. این دوره یکی از پربارترین و درخشانترین دوره‌های تاریخ شوروی است. در این دوره اردوی جهانی سوسیالیسم بوجود آمد، انقلاب چین به پیروزی رسید و فاشیسم درهم کوبیده شد.

در تاریخ بشر کمتر کسی رامی‌توان یافت که با وظایف سنگین و دشوار و پیچیده‌ای چون استالین مواجه شده باشد. استالین بدون این که از زیر بار مشکلات شانه‌خالی کند، با وجود مخالفت‌های شدیدی که در داخل و خارج شوروی با آن روبرو بود، به نبرد با مشکلات بی پایان پرداخت. بدیهی است او در حل مسایل دچار اشتباهاتی شد، اما باید دانست "فقط آنها که کاری انجام نمی‌دهند اشتباه نمی‌کنند".

تاکنون ده‌ها جلد کتاب و بطور عمده از طرف "مارکسیست‌ها" در سرزنش و تفتیح استالین نوشته شده است که شخصیت "خودگامه" او را مورد سرزنش قرار داده‌اند. اما در این "تحلیل‌ها" کمتر سعی شده علل اشتباهات استالین و امکان و چگونگی جلوگیری کردن از آنها توضیح داده شود.

بدیهی است در جوامع عقب مانده‌ای که تحت تاثیر تربیت مذهبی و روستایی قرار دارند، به رهبران بویژه آنها که از میان توده برخاسته و به توده خدمت می‌کنند، ارج و حرمت فراوانی نهاده می‌شود. چنین استقبال و ارج گذاری نمی‌تواند بر روحیه و رفتار رهبران اگر چه در مکتب مارکسیسم پرورش یافته باشند اثر نگذارد. موفقیت‌های بزرگی که ملل اتحاد شوروی در سالهای حکومت شوروی به دست آوردند، اعتبار و حیثیت حزب کمونیست را بین زحمتکشان بسی بالا برد. آنها محبت و علاقه خود را به دولت شوروی و رهبری آن به صورتهای مختلف ابراز می‌کردند. بین رهبری حزب و مردم یک رابطه پدر فرزندانی ایجاد شده بود. بی‌شک احترام و عشق توده مردم به رهبری حزب به پیدایش پدیده‌های ناسالم کمک کرد. استالین سعی داشت از تأثیر چنین برخوردی در امان بماند.

نامه زیر که در فوریه ۱۹۳۸، یعنی زمانی که استالین در اوج قدرت قرار داشت، در پاسخ به انتشارات کودکان نوشته شده است برداشت او را

نسبت به ستایش شخصیت خود بازگویی کند. انتشارات نامبرده نظر استالین را درباره طرح کتابی بنام داستانهای درباره استالین جویا می‌شود. استالین در پاسخ به نامه فوق چنین می‌نویسد:

"من قویا با انتشار "داستانهای درباره استالین" مخالفت دارم. این کتاب مملو از انحرافات واقعی و خلاف حقیقت، اغراق‌گویی و ستایش بی حد است. عشق به قصه‌های افسانه‌ای، نویسنده را گمراه کرده است. اما مطلب عمده این نیست. مطلب عمده این است که این کتاب در مردم شوروی (و مردم بطور کلی)، پرستش شخصیت بزرگان و قهرمانان خطا ناپذیر را تلقین می‌کند."

استالین هم چنین در ۱۹۵۰ ضمن گفتگویی با میلوان جیلاس، که در آن زمان از رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی بود، از موضع خود در برابر انقلاب چین پس از جنگ بین الملل دوم انتقاد می‌کند. گویا استالین پس از شکست ژاپن به حزب کمونیست چین توصیه کرده بود بجای ادامه جنگ داخلی در یک کابینه ائتلافی با شرکت کومین تانگ شرکت جویند. اما رهبران حزب کمونیست چین این توصیه استالین را نادیده گرفته بودند. لنین، استالین، مائوتسه تونگ، هوشی مین، انور خوجه و حتی تیتو و بسیاری از رهبران انقلابی آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین انقلابیون بزرگ قرن ما هستند که در مکتب مارکسیسم - لنینیسم پرورش یافته و زندگی خود را وقف امر زحمتکشان نموده‌اند. انتظار اینکه آنها یا انقلابیون دیگر کار خود را بدون ارتکاب اشتباه و حتی اشتباهاتی بزرگ، انجام دهند، انتظاری منزه طلبانه، خیال‌بافانه و غیره واقع بینانه است. آنها با ایمان و عشق و علاقه به مبارزه در راه آزادی انسان گام نهادند و آنچه در توانایی داشتند در این راه بکار بردند. و جنبش زحمتکشان را بارورتر و موثرتر ساختند. مسئله اساسی همین است.

### "وصیت نامه" لنین

ضد استالینی ها نامه هایی را که لنین در ماههای آخر زندگی درباره

خصوصیات بعضی از رهبران حزب نوشته مستمسک قرار داده و چنین وانمود می‌کنند. اولاً "لنین به استالین نظر نامساعدی داشته ، ثانیاً اگر به نام‌های لنین توجه می‌شد و استالین از دبیر کلی حزب برکنار می‌گردید از تفرقه و انشعاب در حزب که بعلت رهبری استالین بوجود آمد ، جلوگیری می‌شد . چنین نظریاتی فاقد ارزش و منطق مارکسیستی است . زیرا اولاً "در این نامه ها نسبت به خصایل بلشویکی استالین تردید نشده است ، در صورتی که همانجا از خصوصیت " غیر بلشویکی " ترسکی و برداشت " اسکولاستیکی " بوخارین صحبت می‌شود و استالین به علت رفتار " خشن " و " بی‌ملاحظه‌گی " با اعضای حزب سرزنش می‌شود .

ثانیاً " تاریخ نگارش این نامه ها در زمانی است که لنین بعلت بیماری شدید ارتباط منظمی با زندگی حزبی نداشته و گاه تحت تاثیر عواطف شخصی مطالبی عنوان کرده است که باروش لنینی ، داوری دربارهٔ مسایل تفاوت دارد . مثلاً او در همین نامه ها بدون اینکه از محتوای اختلاف استالین و ترسکی سخنی به میان آورد از صدماتی که ممکن است وحدت حزب بعلت روشهای خشونت بار استالین متحمل شود اظهار نگرانی می‌کند . اگر واقعاً " اختلافات استالین با ترسکی و دیگران از مبانی اصولی و ریشه دار ناشی می‌شد چه بهتر که این اختلاف با تمام جنبه های آن بروز می‌کرد و چه بهتر که این اختلافات بر مبنای اصول لنینی حل و فصل می‌شد . لنین در دوران زندگی سیاسی خود هرگز اصول رافدای حفظ وحدت ظاهری نکرد .

ثالثاً " گفته های لنین حکم نیست که باید آنها را به همان شکل به منزله یک آیه آسمانی پذیرفت . بخصوص اگر این گفته ها درباره خصایل افراد باشد .

برخورد استالین در برابر این نامه ها صبورانه و متواضعانه بود . او کسی نبود که به خاطر این مسایل کوچک و شخصی از لنین رنجشی پیدا کند . احترام و اعتقاد او به لنین حد و اندازه نداشت . او خود را فقط یک شاگرد لنین می‌دانست .

استالین در جلسه مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی که در

اکتبر ۱۹۲۷ در مسکو تشکیل شد در پاسخ کسانی که ادعا می کردند او "وصیت نامه" "لنین را مخفی کرده است می گوید :

"... مخالفین فریاد می زنند . . . کمیته مرکزی حزب "وصیت نامه" "لنین را" مخفی " کرده است . مادرباره این مسئله بارها در کمیته مرکزی و کمیسیون کنترن مرکزی مذاکره کرده ایم ، بارها روشن شده است که کسی چیزی را پنهان نکرده است که "وصیت نامه" "لنین به کنگره سیزدهم از آنجمله باشد . این "وصیت نامه" در کنگره قرائت شد و کنگره با اتفاق آرا تصمیم گرفت آن را چاپ نکند . زیرا علاوه بر علل دیگر لنین خود قصد چاپ آنها را نداشت . . ."

استالین سپس قسمتی از مقاله ترتسکی را که در سپتامبر ۱۹۲۵ نوشته شده بود و در آن تاکید گردیده بود که حزب "وصیت نامه" "لنین را مخفی نکرده است می خواند . و اضافه می کند با این همه باز هم ترتسکی وزینویف اظهار می دارند استالین "وصیت نامه" را مخفی کرده است . و اظهار می دارند " . . . که در این "وصیت نامه" "لنین پیشنهاد کرده است که به مناسبت رفتار "بی ادبانه" استالین باید مسئله جایگزین کردن او با شخص دیگری بعنوان دبیرکل حزب مورد بررسی قرار گیرد . این مطلب کاملا " صحیح است . بلکه رفقا من در برابر کسانی که خائنانه در حزب جدایی انداخته و آن را بر هم می زنند بی ادب هستم . من هرگز این را پنهان نکرده ام و حال نیز آن را پنهان نمی کنم . . . در اولین جلسه پلنوم کمیته مرکزی که پس از کنگره سیزدهم تشکیل شد درخواست کردم مرا از سمت دبیرکلی معاف دارید . این مسئله با هر یک از اعضای کنگره بطور جداگانه مورد مذاکره قرار گرفت و همه اعضای کنگره و از آن جمله ترتسکی ، زینوویف و کامنف ، استالین را مجبور کردند در پست خود باقی بماند ."

### جنگ جهانی دوم

### آزمایش بزرگ تاریخی

درجه مقاومت هرملتی در برابر مشکلات و مصیبتها ، معیار مطمئنی

است از سلامت و حقانیت نظام اجتماعی آن ملت و معرف رابطه نزدیکبین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان است .

جنگ دوم جهانی نظام شوروی را در برابر آزمایش سختی قرار داد . نیرومندترین قدرت نظامی که تاریخ بشر تا آن زمان به خود دیده بود با تجهیز تقریباً ، تمامی منابع مادی اروپای غربی به اتحاد شوروی حمله کرد . در برابر ضربات برق‌آسای ارتش آلمان ، دموکراسی‌های غربی یکی پس از دیگری در ظرف مدتی کوتاه سقوط کرده بودند . ارتش آلمان به پیروزی سریع خود بر ارتش شوروی تا بدان حد اطمینان داشت که تصور می‌کرد تا فرارسیدن فصل سرما یعنی ظرف مدت چند ماه کار ارتش سرخ را یکسره خواهد کرد . به همین مناسبت از تدارک زمستانی لشکریان خود غفلت کرده بود . همه کارشناسان نظامی کشورهای سرمایه‌داری نیز در این خوش‌بینی شریک‌هیتلر بودند .

ارتش آلمان در ماه‌های اولیه جنگ پیروزی‌های بزرگی بدست آورد و موفق شد واحدهای بزرگی از ارتش سرخ را تارومار کرده و بخش‌های بزرگی از سرزمین شوروی را اشغال کند . در زیر ضربات ارتش آلمان اتحاد شوروی در آستانه سقوط کامل قرار گرفت . اما با وجود تلفات سنگین و از دست دادن منابع عظیم مادی و انسانی ، دولت شوروی از پا در نیامد و با تبدیل میهن‌کارگران به قبرستان فاشیسم به معجزه بزرگترین حوادث نظامی جهان جامهٔ حقیقت پوشاند .

---

۱- با اینکه اتحاد شوروی از تدارک حمله آلمان به شوروی بی‌اطلاع نبود ، ولی با تعجب فراوان دچار غافل‌گیری شد . علت این امر مورد پرسش مورخین قرار گرفته است . بعضی علت آنرا وجود اختلاف نظر در دستگاه رهبری حزب کمونیست می‌دانند . آنچه مسلم است استالین ده روز پس از شروع جنگ موفق شد با تمرکز همه قدرتها در دست خود رهبری کامل نظامی کشور را در دست گیرد .

همه کسانی که به عناوین مختلف به استالین حمله می‌کنند ترجیح می‌دهند به بهانه های مختلف در مورد علل پیروزی شوروی بر آلمان سکوت کنند، و یا آن را بگونه نادرستی توجیه و تفسیر نمایند.

چرا ارتش جوان شوروی موفق شد نیرومندترین و تجاوزکارانه ترین ارتشهای جهان را درهم بکوبد؟ شاید مطالب زیر بتواند روشن کردن پاسخ این پرسش کمک کند.

۱- رابطه نزدیک و محکم بین دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی با مردم بویژه کارگران، بدون پشتیبانی قاطع و کامل توده‌های مردم از دولت شوروی امکان پیروزی بر ارتش آلمان غیر ممکن بود. در یک جنگ طولانی مانند جنگ دوم جهانی که پنج سال بطول انجامید فقط شرکت موثر و همه‌جانبه مردم می‌توانست سرنوشت جنگ را تعیین کند. مردم اگر از دولت خود پشتیبانی نمی‌کردند و نسبت به هجوم خارجی روش غیرفعالی پیش می‌گرفتند به هیچ وسیله‌ای ممکن نبود آنها را وادار به مقاومت و دفاع از کشور کرد، خاصه آن که دو سال اول جنگ بخش مهمی از کشور شوروی بتصرف آلمانها درآمده و ارتش سرخ صدمه‌های بزرگی دیده بود. اما می‌دانیم مردم شوروی نه تنها به صورت سربازان منظم ارتش سرخ بلکه به صورت گروههای پارتیزانی، که به ابتکار حزب کمونیست تشکیل شده بود، از جان و دل از حکومت شوروی دفاع کردند، چرا که دولت شوروی نماینده و حافظ منافع آنها بود.

۲- برتری دموکراسی شوروی (دیکتاتوری پرولتاریا) بر دیکتاتوری سرمایه‌داری (فاشیسم و دموکراسیهای پارلمانی). شوراها با تمام جنبه‌های محدود کننده آن به مناسبت امکاناتی که به زحمتکشان برای دخالت و نظارت بر کار و سرنوشت آنها داده بود، مترقی‌ترین و دموکراتیک‌ترین نظامات موجود در جهان به شمار میرفت. حکومت شوروی که از اعتبار فراوانی بین زحمتکشان برخوردار بود توانست با موفقیت و بدون این که زیر ضربات پی‌درپی و برق‌آسای نیروهای مهاجم ابتکار عمل را از دست بدهد امور پشت جبهه را با کاردانی و بدون سراسیمگی سازمان دهد. نظم

وانضباط مردم شوروی در روزهای سخت جنگ جهانی دوم نمایشگر سازمان عالی شوراها در اداره<sup>۶</sup> کشور بود.

۳- برتری استراتژی نظامی پرولتاریایی به استراتژی نظامی سرمایه‌داری (فاشیسم). استراتژی جنگی اتحاد شوروی بر پایه<sup>۷</sup> جنگ توده‌ای قرار داشت. ارتش سرخ با این که در مقایسه با ارتشهای کشورهای سرمایه‌داری جوان و تازه تأسیس بود و با این که مجبور بود در اواخر سالهای ۱۹۳۵ دست به تصفیه<sup>۸</sup> بزرگی در درون صفوف خود بزند و با این که در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات نظامی از ارتش آلمان به مراتب ضعیف‌تر بود ولی چون به زحمتکشان تعلق داشت با بسیج آنها توانست میلیونها نفر را برای جنگ بسیج نماید. و با توده‌ای کردن جنگ ستون فقرات ارتش آلمان را در هم بکوبد.

۴- رهبری حزب کمونیست در جریان مبارزات سخت و مخفی دوره<sup>۹</sup> تزاریسم بوجود آمده بود و با شرکت در سه انقلاب و جنگهای داخلی تجربیات فراوانی در سازماندهی کشور در روزگار سخت بدست آورده بود.

۵- رهبری استالین. استالین بعنوان یکی از بزرگترین رهبران نظامی جهان قدرت خود را در اداره، هدایت و تدارک امور جنگی نشان داد. او حتی یک لحظه در همان زمان که همه کارشناسان نظامی پیروزی آلمان را قطعی میدانستند اطمینان کامل خود را به پیروزی شوروی بر آلمان از دست نداده با سخنرانیهای خود به همه<sup>۱۰</sup> مردم شوروی امید به پیروزی میداد. رهبری استالینی جنگ یک رهبری دسته جمعی بود. ژوکف سرباز مشهور جنگ دوم ضمن دفاع از رهبری نظامی استالین در برابر مخالفین از روشهای دموکراتیک او در اداره امور نظامی به نیکی یاد میکند.

اتحاد شوروی گرچه در جنگ پیروز شد ولی از آثار و عواقب هلاکت بارش مصون نماند. ویرانی بخش عمده‌ای از سرزمینهای آباد شوروی، استقرار دموکراسیهای توده‌ای در اروپای شرقی و نیازی که به کمکهای فنی و اقتصادی شوروی داشتند و بویژه تشدید جنگ سرد و اختصاص بخش مهمی از بودجه کشور برای تسلیحات بار سنگینی بود بر اقتصاد ضعیف شوروی.



نابودی جمع کثیری از بهترین و آگاه‌ترین کادرهای حزبی در جریان جنگ، روی آوردن عده‌ی زیادی افراد تازه وارد به حزب و بویژه ضعف سیاسی احزاب کارگری اروپای شرقی که خانواده<sup>۶</sup> کشورهای سوسیالیستی را تشکیل میدادند زمینه را برای پیروزی رویزیونیسم در حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی آماده‌تر ساخت.

### نقش حزب کمونیست در بنای جامعه سوسیالیستی

برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی نه تنها می‌باید شرایط اقتصادی و سیاسی برای این پیروزی آماده باشد بلکه شرایط ذهنی، یعنی آمادگی طبقه کارگر برای بعهده گرفتن رهبری تحولات اجتماعی بسود خود، نیز می‌باید مناسب باشد. بدین معنی که طبقه کارگر دارای شعور و آگاهی سوسیالیستی بوده و به راهنمایی تئوری طبقاتی خود نظام سرمایه‌داری را سرنگون ساخته و سوسیالیسم را جایگزین آن سازد. طبقه کارگر که در محاصره طبقات و قشرهای سرمایه‌داری و خرده بورژوازی قرار گرفته زمانی میتواند به تئوری انقلابی خود دست یابد و بر آن سلطه پیدا کند که از خود دارای سازمانی باشد، سازمانی که حافظ ایدئولوژی و فرهنگ انقلابی طبقه کارگر در برابر فرهنگ بورژوازی بوده و نقش رهبری کننده<sup>۶</sup> زحمتکشان را علیه سرمایه‌داران بعهده گیرد. طبقه کارگر هرگز نخواهد توانست بدون سازمان انقلابی مجهز به مارکسیسم در مبارزه علیه سرمایه‌داری به پیروزی بزند. بهمین مناسبت لنین تز مارکسیستی را درباره حزب تکامل داد و در اثر جاودانی، چه باید کرد؛ اهمیت تئوری انقلابی را در نهضت انقلابی بضابطه در آورد. لنین معتقد بود که بدون تئوری انقلابی (حزب انقلابی) نهضت انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد.

لنین که خود نه تنها یک نظریه پرداز بزرگ، که یک کارورز آزموده انقلابی بود، حزب بلشویک را که از تمام جهات از احزاب سوسیال دموکرات غرب متمایز بود بنیان نهاد. این حزب تئوری مارکسیستی را با شرایط خاص

روسیه منطبق کرد و قهرمانان جاودانی بلشویکها را در دامن خود پرورش داد. حزب بلشویک تجسم زنده ترکیب تئوری مارکسیستی با جنبش انقلابی بود و مطمئن‌ترین سازمان سیاسی طبقه کارگر روسیه برای ایجاد جامعه سوسیالیستی بشمار میرفت. این حزب با یک هدف روشن سیاسی، یعنی سرنگونی تزاریسم و انجام انقلاب سوسیالیستی بوجود آمد. هدفی را که بدون انحراف و با قاطعیت دنبال کرد. این حزب در دوران زندگی یک نسل دو انقلاب دموکراتیک راهبری کرد. انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند، به ساختمان جامعه سوسیالیستی پرداخت و در رأس یک جبهه ضد فاشیستی، فاشیسم را در هم کوبید و بشریت را از بردگی نجات داد.

لنین برای ترکیب نحوه تشکیل و تکامل چنین سازمانی اهمیت حیاتی قایل بود. او معتقد بود که افراد حزب باید منحصرًا از پیشروترین عناصر طبقه کارگر و مؤمنین به امر کمونیسم انتخاب گردند. بهمین مناسبت حزب بلشویک آگاه‌ترین و مبارزترین انقلابیون روس را دور خود جمع کرد. با محکومیت هرگونه فراکسیون‌بازی، گروه بندی در داخل حزب انضباطی آهنین بر سراسر سازمانهای حزبی برقرار ساخت. لنین معتقد بود بدون وحدت ارگانیک، بدون انضباط آهنین، حزب نخواهد توانست بصورت یک سازمان رزمنده و یک پارچه که توانایی رهبری انقلابی زحمتکشان را داشته باشد در آید.

زندگی و تجربه صحت نظریات لنین را درباره نقش حزب در امر رهبری انقلاب و ساختمان جامعه سوسیالیستی به ثبوت رساند. ادامه حاکمیت شوراها و تثبیت قدرت آن پس از انقلاب اکتبر دقیقًا بوجود و ادامه رهبری حزب کمونیست وابسته شده بود.

طبقه کارگر شوروی پس از پیروزی انقلاب اکتبر، برای غلبه بر مشکلات بیشماری که احاطه اش کرده بود، بهتر از حزب کمونیست، سازمان آزموده دیگری در اختیار نداشت. این طبقه باید به رهبری حزب همه چیز را از نو بنامی کرد. بیپرده نبود که بلشویکها دفاع از حزب را از مردمک دیده گرامی-تر می دانستند

اما حتی پیروزی پرشکوه انقلاب اکتبر نتوانست برای مدتی طولانی از مبارزات درونی حزب جلوگیری کند. این مبارزه بطور عمده بین لنین از یک سو و تر تسکی و گاه بوخارین، زینویف و کامنف (هر یک به جهات مختلف) از سوی دیگر ادامه داشت. و بطور کلی روی سه مسئله<sup>۶</sup> عمده - قرار داد صلح برست لیتوسک، اتحادیه‌های صنفی و فراکسیون‌بازی - دور میزد. در مورد سه مسئله<sup>۶</sup> نامبرده لنین و تر تسکی درست در روبروی هم قرار داشتند.

لنین در مارس ۱۹۱۸ در باره صلح برست لیتوسک می گوید: "تاکتیک تر تسکی تا آنجا که کار را به دفع الوقت می گذرانید درست بود، نادرست زمانی شد که حالت جنگ موقت اعلام گردید و قرار داد صلح بامضاء نرسید. من با صراحت کامل پیشنهاد کرده بودم قرار داد صلح امضاء شود" (لنین در مقابله با تر تسکیسم: از انتشارات حزب توده صفحه ۷۳).

در دسامبر ۱۹۲۰ می گوید: "سند اصلی که این جا بدان استناد خواهم کرد جزوه رفیق تر تسکی "در باره نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی" است. من ضمن مقابله این جزوه با تره‌های پیشنهادی تر تسکی به کمیته مرکزی و تعمق در محتوی آنها از کثرت اشتباهات تئوریک و نادرستی‌های فاحشی که در آن جمع است دچار حیرت شدم". (همانجا، صفحه ۷۶). در باره<sup>۶</sup> فعالیت فراکسیونی تر تسکی می گوید: "امروز که ۲۵ ژانویه است درست یک ماه از موضع گیری فراکسیونی رفیق تر تسکی می گذرد. اکنون با نهایت روشنی دیده می شود که حزب در نتیجه این موضع گیری ... از فعالیت جدی و عملی در زمینه اقتصادی و تولیدی باز مانده، آن هم برای اصلاح اشتباهات سیاسی و تئوریک ... (همانجا، صفحه ۱۰۳).

بالاخره لنین در طرح قطعنامه کنگره دهم که در ۱۹۲۳ تشکیل گردید در مورد محکوم ساختن فراکسیون بازی پیشنهاد می کند: "برای پیکار عملی علیه فراکسیون بازی لازم است که هر سازمان حزبی جدا "مراقب باشد که

هیچگونه اقدام فراكسیونی انجام نگیرد. ( همانجا ، صفحه ۱۰۸ ).  
پس از مرگ لنین رهبری حزب بعهدۀ استالین ، که از بنیانگزاران  
حزب بلشویک بود گذاشته شد . رهبری استالین مصادف با  
تشدید مبارزات طبقاتی که در حزب بازتاب می یافت گردید . مبارزه درون  
حزب در همه احزاب امری طبیعی و ضروری است بویژه که حزب کمونیست  
در شرایط استبداد تزاری بوجود آمده بود و طبعاً " گروهی از روشنفکران ضد  
تزاریسم را در صفوف خود جای داده بود . اینان زمانی که مبارزه برای  
ساختمان سوسیالیسم بیک مسئلهٔ زندهٔ واقعی و روزانه تبدیل شد ،  
بتدریج از حزب کمونیست بریدند و در برابر خط مشی انقلابی آن قرار  
گرفتند . وجود سیستم یک حزبی در شوروی ، مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک  
بورژوازی را برای کسب قدرت از دست رفته بطور عمده بدرون حزب کمونیست  
منتقل کرد . بدینسان آتش مبارزات طبقاتی در درون حزب شدت بیشتری  
پیدا کرد .

مبارزات حزبی ابتدا بین بوخارین و استالین از سویی و ترتسکی از  
سوی دیگر در گرفت . زینوویف و کامنف بعدها بسوی ترتسکی کشانده شدند  
سرانجام مبارزات حزبی بین استالین و گروههای چپ گرا ( ترتسکی ) و  
راست گرا ( بوخارین و تومسکی ) ادامه پیدا کرد و به پیروزی کامل استالین  
منجر شد .

مرکز این مبارزات روی مسئله پیروزی ساختمان سوسیالیسم در شوروی قرار  
داشت . گوهر ترتسکیسم عبارت بود از نفی امکان ساختمان جامعه سوسیالیستی  
در شوروی بکوشش کارگران و دهقانان . ترتسکی مسئلهٔ شرکت اکثریت

دهقانان را در ساختمان سوسیالیستی جامعه نا دیده می گرفت ، انضباط  
حزبی را نفی می کرد و از آزادی فعالیت گروهی در درون حزب جانبداری  
می کرد .

راست گرایان گر چه امکان ساختمان سوسیالیسم را در شوروی نفی

نمی کردند ولی براههای وصول بدان که از طرف حزب پیش گرفته شده بود مخالفت می کردند. آنها تکامل و گسترش صنایع، بویژه صنایع سنگین را خارج از توانایی اقتصاد شوروی می دانستند و مبارزه آشتی نا پذیر را علیه عناصر سرمایه داری برای اقتصاد شوروی زیان بخش میدانستند، آنها چنین می پنداشتند که با وجود دولت شوروی سوسیالیسم بتدریج و بدون مبارزه طبقاتی بر اقتصاد شوروی مسلط خواهد شد. آنها جدایی بین دهقانان و کارگران را در شوروی نفی می کردند. و معتقد به تبدیل تدریجی کولاکها در اقتصاد سوسیالیستی بودند.

این نظریات بارها در داخل حزب به بحث گذاشته شد و افراد حزب آزادانه از روزنامه های حزبی برای پخش و تبلیغ نظریات خود استفاده می کردند. نظریات چپ گرایان و راست گرایان بارها از طرف اکثریت قاطع افراد حزب مردود شناخته شد. مخالفین که با شکست کامل نظری، مواجه شده بودند به فراکسیون بازی و ایجاد گروههای ضد حزبی پرداخته و مبارزات خود را بطور گروهی علیه برنامه حزب ادامه دادند. کار فراکسیونی آنها از طرف حزب تقبیح شد و نظریات آنها نادرست خوانده شد. آنها با اینکه در مواردی ریاکارانه به اشتباهات خود اعتراف نمودند (بویژه کار فراکسیونی را محکوم کردند) و وعده اصلاح اشتباهات خود را دادند، مخفیانه بدسته بندی پرداخته و برای تحمیل نظر اقلیت به اکثریت به توطئه چینی پرداختند.

ابتدا رویه استالین در برابر مخالفین بسیار ملایم بود، مثلاً "او در کنگره چهاردهم (۱۹۲۴) با تقاضای اخراج ترتسکی از پولیت بورو که مورد تقاضای بیشتر اعضای پولیت بورو (منجمله زینوویف و کامنف) بود مخالفت می کند. او با شکیبایی از مخالفین دعوت می کرد با توجه به مشکلات فراوانی که حزب و دولت شوروی با آن دست به گریبان است، از کشاندن حزب به بحثهای طولانی و تکراری که بارها از طرف اکثریت مردود شناخته شده پرهیز کنند، وحدت و انضباط حزب را محترم شمارند، در لحظات حساس و بحرانی تاریخی حزب را یاری کنند و خود را تابع نظر

اکثریت حزب سازند . اما گروههای مخالف نه تنها مبارزه خود را کاهش ندادند بلکه با تمام نیرو برای بی اعتبار کردن دستگاه رهبری اقدام کردند . این مبارزات بتدریج جنبه عقیدتی خود را از دست داد به مبارزه آشکار برای سرنگونی دولت شوروی انجامید . پاسخ استالین در برابر مخالفین روشن بود به موازات تشدید اعمال گروههای ضد حزبی او رویه سخت تری در پیش گرفت که تصفیه سالهای دهه ۱۹۳۰ نقطه اوج آن بود .

"مارکسیستها" غالبا " برای محکوم ساختن استالین شیوه کار او را با شیوه کار لنین مقایسه می کنند . اما راه استالین چیزی جز ادامه راه لنین نبود و جدایی آنها از هم غیر ممکن است . لنین درکنگره دهم کوشش کسانی را که می کوشیدند حزب را بیک " محفل بحث تبدیل کنند محکوم می سازد و بطور قاطع تأکید می کند که حزب نمی تواند بمرکزجر- و بحث تبدیل گردد و می گوید : " رفقا ما اپوزیسیون نمی خواهیم و فکر می کنم کنگره حزبی بدین نتیجه رسیده باشد که ما باید به اپوزیسیون پایان دهیم و آنرا کنار بگذاریم ، ما تا کنون بحد کافی اپوزیسیون داشته ایم . "

لنین در سال ۱۹۲۱ پیشنهاد می کند شلیا پینکف بدین علت که از تصمیمات شورای عالی اقتصاد ملی علنا " انتقاد کرده بود از کمیته مرکزی اخراج شود . او بارها تقاضای اخراج زینوویف و کامنف را بعلت انتشار تصمیمات حزب در مورد تاریخ شروع انقلاب سوسیالیستی اکتبر و مخالفت با آن نموده بود . ( استالین از روش ملایمتری در مورد این دو پشتیبانی می کند ) .

لنین بر خلاف آنچه که ادعا می شود به سخت گیری و بی گذشتگی درباره کسانی که وحدت حزب را به خطر می انداختند معروف بود . او هرگز حاضر نبود با دشمنان حزب بویژه مخالفین درونی حزب رویه سازشکارانه و آشتی طلبانه ای در پیش گرفته شود .

لنین بدرستی آگاه بود که امکان تحقق کامل دموکراسی حزبی، با وجود تاکید روی سانتروالیسم دموکراتیک، در شرایط اختناق تزاریسیم نمی‌توانست آنچنان که در اساسنامه حزبی پیش‌بینی شده بود عملی گردد. چگونه ممکن بود در شرایط دشوار کار مخفی، عدم آشنایی کامل افراد حزبی نسبت بهم دموکراسی حزبی رعایت گردد. معمولا "مسئولین حزبی و نمایندگان کنگره توسط گروهی از فعالین و رهبری حزب انتخاب می‌شدند. پس از انقلاب اکتبر نیز بعلت شرایط استثنایی، با اینکه در جهت برقراری دموکراسی در حزب قدمهای موثری بر داشته شد، ولی امکان برقراری دموکراسی واقعی در حزب بوجود نیامد، سیاست حزب عملا "بوسیله دستگاه رهبری تعیین می‌گردید و مسئولین حزبی را نیز همانها انتخاب می‌کردند. همین‌وضع در سازمانهای دولتی نیز وجود داشت. در واقع تعیین سرنویس و سیاست حزب و دولت شوروی در دست گروه چند نفری اعضای پولیت بورو و در رأس آن دبیر حزب متمرکز شده بود.

تمرکز قدرت حزب و دولت شوروی در دستهای معدود که شرایط استثنایی آنرا ضروری ساخته بود، عقب ماندگی فرهنگی جامعه و لزوم تسریع در ساختمان اقتصادی کشور بستر مناسبی برای پرورش و گسترش بوروکراسی بود.

در شرایط فقدان کنترل موثر مردم بر سازمانهای اجرایی و قانونگذاری با گذشت زمان بوروکراسی بدستگاه نیرومند و پیچیده‌ای در شوروی تبدیل شد، که گرچه نقش عمده و اساسی در پیش‌برد ساختمان اقتصادی ملی بعهده داشت، ولی رفته رفته بویژه در سالهای پس از جنگ که حزب عده کثیری از بهترین کادرهای خود را از دست داد به نیروی ما فوق طبقه کارگر تبدیل شد.

لنین و استالین هر دو به عواقب بوروکراسی و سلطه آن بر حزب و دولت شوروی آگاه بودند. استالین در باره "خطر بوروکراسی می‌گوید: "اشاره من بوجود عناصر بوروکراتیک در دولت، اتحادیه‌های کارگری،

تعاونیها و سایر سازمانها می باشد. اشاره بعناصر بوروکراتیکی است که از ضعفها و اشتباهات ما تغذیه کرده، مانند طاعون از انتقاد و کنترل توده ها بیمناک بوده و مانع گسترش انتقاد از خود و غلبه ما بر ضعفها و اشتباهاتمان می گردند. ما نباید بوروکراسی را در صفوف خود صرفاً "به منزله یک امر عادی و کاغذ بازی ساده بدانیم. بوروکراسی مظهر نفوذ بورژوازی در درون سازمانهای ما است". (مجموعه آثار، جلد یازدهم، صفحه ۱۳۷).

اما برای مبارزه با بوروکراسی چه کار باید انجام می شد. استالین بدرستی معتقد بود تنها راه علاج بوروکراسی بالا بردن سطح فرهنگ کارگران و پخش هرچه بیشتر مارکسیسم بین آنها است. او در این باره می نویسد:

"تنها راه مطمئن علاج بوروکراسی بالا بردن سطح فرهنگ کارگران و دهقانان است. لعن و تقبیح بوروکراسی در دستگاههای تولیدی دشوار نیست... اما تا زمانی که توده های کارگر به سطح معینی از فرهنگ نرسیده اند، سطحی که بدانها علاقه و توانایی کنترل دستگاههای دولتی را بدهد، بوروکراسی علیرغم همه اقدامات برای کنترل آن به زندگی خود هم چنان ادامه خواهد داد...

"چگونه می توان به بوروکراسی در سازمانهای اقتصادی پایان داد؟ برای انجام این کار فقط یک راه وجود دارد و آن کنترل از پایین است. انتقاد از بوروکراسی در موسسات از نواقص و اشتباهات آنها بوسیله توده های وسیع مردم". (مجموعه آثار، جلد یازدهم صفحه ۷۷).

اما بوروکراسی با همه این هشدارها سرانجام بر سازمانهای حزبی و دولتی شوروی مسلط گردید. و عوامل مختلفی از آنجمله: ریشه دار نبودن آزادیهای دموکراتیک در جامعه شوروی، پرورش حزب بلشویک در محیط ضد دموکراتیک، ترکیب وظایف حزبی و دولتی، عقب ماندگی فرهنگی و مادی جامعه و مشکلات عظیمی که حزب و دولت شوروی در نظر داشتند به کمک نیروی اندک و در مدتی کوتاه بر آنها غلبه کنند راه را برای این پیروزی بوروکراسی هموارتر ساخت.



عوامل ویژه‌ای که محدودیت  
آزادیهای دموکراتیک را بین سالهای  
۴۰-۱۹۱۷ در شوروی ضروری می‌ساخت .

صرفنظر از عوامل عمومی ضرورت اعمال دیکتاتوری بوسیله پرورلتاریا در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مانند سرکوبی طبقات ضد-انقلابی و اجرایی ساختمان سوسیالیستی - شرایط ویژه‌ای اعمال زور را در حل مسایل اجتماعی بین سالهای ۴۰-۱۹۱۷ در اتحاد شوروی ضروری می‌ساخت . این شرایط خاص عبارت بودند از :

۱- محاصره اقتصادی و نظامی کشورهای سرمایه‌داری ، حفظ و دفاع از نظام سوسیالیستی که در حلقه محاصره سرمایه‌بین‌المللی قرار داشت کار آسانی نبود . امپریالیست‌ها از همان آغاز پیدایش حکومت شوروی با مداخله نظامی ، فشار اقتصادی ، تحریک و بسیج عناصر مخالف دولت شوروی کوشش کردند اولین نظام سوسیالیستی را در نطفه خفه کنند . اما همانطور که می‌دانیم این مداخلات با شکست کامل مواجه شد . با روی کار آمدن فاشیسم در آلمان امید تازه‌ای برای محافظ امپریالیستی غرب برای سرنگونی حکومت شوروی از راه مداخله نظامی خارجی بوجود آمد . وهم چنین دشمنان داخلی اتحاد شوروی جان تازه‌ای گرفتند . دولت شوروی خطر فاشیسم را برای موجودیت خود بدترستی می‌شناخت ، در گزارشی که استالین به کنگره هیجدهم حزب کمونیست در سال ۱۹۳۹ می‌دهد ، نگرانی عمیق خود را از فعالیت‌های گسترده‌ای که علیه دولت شوروی بطور پنهان و آشکار صورت می‌گرفت ابراز می‌دارد . در جریان محاکمه بوخارین (۱۹۳۸) معلوم شد که آلمانها به کمک عناصر ترسکیستی وضد انقلابی در ارتش ، در نظر داشتند با کودتای نظامی استالین را برکنار کنند . به همین منظور فعالیت جاسوسی و خرابکاری را علیه دولت شوروی تشدید کردند . برای مقابله با فعالیت‌های جاسوسی و خرابکارانه ، اقدامات امنیتی وسیعی

از طرف دولت شوروی به عمل آمد . انجام این اقدامات نمی توانست به آزادیهای اساسی جامعه صدمه نزند .

۲ - عقب ماندگی مادی جامعه . پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور عقب مانده روسیه وظیفهٔ بس دشواری را به عهده دولت شوروی گذاشت که عبارت بود : از فراهم ساختن پایه مادی انتقال به سوسیالیسم . انجام این کار یعنی تهیه وسایل مادی گذار به سوسیالیسم - اخذ مقادیر بزرگی از زمان کار اضافی و خلق روابط تولیدی متناسب با آن - تاکنون یک ماموریت تاریخی سرمایه داری به شمار می رفته است . سرمایه داری تراکم سرمایه را با استثمار کارگران انجام داده و زمان کار اضافی را برای تولید گسترده انباشت می کند . دولت شوروی برای انجام ماموریت تاریخی سرمایه خواه ناخواه خود را مستقیماً در برابر کارگران قرار می داد . بسیج نیروی کار و فوریت صنعتی کردن اقتصاد کشور و اخذ حداکثر محصول کار نمی توانست بدون اعمال خشونت انجام گیرد .

۳ - عقب ماندگی فرهنگی جامعه . آگاهی ناکافی طبقاتی که ناشی از شرایط عقب ماندهٔ نیروهای تولیدی و فقدان دموکراسی در روسیه تزاری بود ، تعلیم و تربیت سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی جامعه را با مشکلات جدی مواجه می ساخت . تعلیم و تربیت جامعه فرایند پیچیده‌ای است که می باید با صبر و شکیبایی و با استفاده از روش اقناع صورت گیرد . و تنها پس از مدتی طولانی ثمره‌های آن معلوم خواهد شد . بدشویکها نه زمان کافی برای تعلیم و تربیت توده‌ها داشتند و نه منافع مادی لازم برای انجام این امر . جامعه شوروی هنوز کاملاً "آماده برای پذیرش رهنمودها و اندرزهای دولت و حزب کمونیست شوروی نبود . اگر چه منافع واقعی مردم شوروی در تحقق کامل رهنمودها و سیاست حزب قرار داشت ، ولی بین آنچه که دولت شوروی در نظر داشت در مدت کوتاهی انجام دهد و خواستها و آرزوهای آنی مردم شکاف بزرگی وجود داشت . واز همین جا مسئلهٔ اعمال فشار بر توده‌ها برای انجام ساختمان سوسیالیستی جامعه ناشی می شود ، خشونتی که گر چه نمی توانست خوشایند باشد ولی لازم بود .

اعمال خشونت در تغییر سریع مادی و فرهنگی جامعه و نقض آزادیهای اساسی زحمتکشان نمی توانست آثار نا مطلوبی از خود باقی نگذارد و به ابتکارهای خلاق مردم صدمه نزند. رکود ابتکارها و خلاقیت هنری و جمود اندیشه (البته نه در مسایل تکنیکی) از عواقب چنین سیاستی بود. اما با وجود صدمه هایی که بعضی از جنبه های زندگی مردم شوروی به علت اعمال سیاست دیکتاتوری پرولتاریا متحمل شد، این سیاست در بسیاری از زمینه های فرهنگی و بویژه از لحاظ مادی بنیان تحولات بزرگ بعدی را بوجود آورد.

اگر دولت شوروی در برخورد با مخالفین داخلی از سیاست دموکراتیکی پیروی می کرد و به مخالفین حزب و دولت شوروی امکان می داد آزادانه به تبلیغ نظریات خود در داخل و خارج بپردازند، بعلت خصلت محافظه کارانه جامعه روس و عواملی که در بالا توضیح داده شد، این نظریات به نیروی مادی عمده ای برای سرنگونی نظام شوروی تبدیل می شد. و دولت شوروی نه تنها نمی توانست کار صنعتی کردن کشور را به پایان برساند و فاشیسم را با شکست مواجه سازد، بلکه حتی در برابر مخالفین داخلی، قبل از هجوم نظامی سرمایه جهانی از پا در می آمد.

تکیه گاه نظری حزب و دولت شوروی در برخورد با مخالفین اندیشه ها و رهنمودهای گرانبهایی بود که از لنین به ارث برده بود. لنین از سرکوبی بیرحمانه مخالفین حکومت شوروی جانبداری می کرد. او در ۱۹۰۵ تأکید می کند که، "مهمترین مسایل زندگی ملتها با اعمال زور حل می شود." ابتکار ایجاد بازداشتگاههای دسته جمعی (۱۹۱۸) که پس از اندک زمانی جنبه تنبیهی به خود گرفت جز به لنین به کس دیگری تعلق نداشت. قوانین جزایی دولت شوروی به ابتکار و نظارت لنین تنظیم شده بود. در این قوانین مجازاتهای سختی برای آنها که قدرت دولت شوروی را تضعیف می کنند و دست آوردهای اقتصادی و سیاسی آن را مورد تهدید قرار می دهند پیش بینی شده بود. از نظر لنین نوع حکومت شورایی، یعنی دیکتاتوری طبقه دارگر، عالیترین نوع حکومتها به شمار می رفت و بمراتب دموکراتیک تر و بهتر از حکومت های پارلمانی بود. بی مناسب نیست که استالین، لنینیسم

را دیکتاتوری پرولتاریا می داند .

۴- جامعه شوروی بر پایه نظام یک حزبی ، که لنین واضع آن بود ، سازمان داده شده بود . در این نظام دستگاه رهبری حزب و سرانجام رهبر حزب ، بر زندگی سیاسی واجتماعی کشور سلطه پیدا می کند . و در شرایط دشوار حکومت شوروی راه دیگری نیز نمی توانست وجود داشته باشد . همانطور که در بالا اشاره شد بر قراری دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه‌ای که اکثریت ساکنین آن را روستاییان وقشرهای غیر پرولتری تشکیل می دادند ، الزاماً " به اعمال خشونت از طرف طبقه کوچک جامعه منجر می گردید ، اگر چه راه انتخابی آنها با منافع طبقات وسیع جامعه منطبق بود ولی در کوتاه مدت ممکن بود این طبقات نتوانند خود را با سیاست حزب و دولت شوروی هم آهنگ سازند .

سیاست ماجراجویانه تروتسکی و روشهای توطئه گرانه او برای سقوط اکثریت حزبی از عوامل مهمی بود که به تشدید سیاست سرکوب کننده دولت

شوروی کمک کرد . اگر تروتسکی و یاران او پس از شکست در داخل حزب و بویژه پس از پیروزی فاشیسم در آلمان از سیاست ضد استالینی لاقبل تا زمانی که خطر حمله آلمان به شوروی مطرح بود دست کشیده بودند و برعکس برای دفاع از میهن شوروی در برابر حمله خارجی از دولت شوروی پشتیبانی کرده بودند ممکن بود تصفیه های خونین سالهای دهه ۱۹۳۰ هرگز صورت نگیرد .

### سخن پایان

بیش از شصت سال از قیام اکتبر که حاصل آن جامعه شوروی است می- گذرد . در باره خصصت انقلاب اکتبر از آغاز بین مارکسیستها اختلاف نظر وجود داشت . کائوتسکی معتقد بود انقلاب اکتبر نمی تواند از محدوده انقلاب بورژوازی خارج شود . او تمرکز قدرت سیاسی را در دست شوراها اقدامی خطرناک می دانست . و معتقد بود استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بار شد

جامعه شوروی را از مسیر تکامل طبیعی خود خارج می سازد، و نظامی را بر جامعه شوروی تحمیل می کند که هنوز آمادگی پذیرش آن را ندارد. پس از "افشاگری" و "رسواکردن" استالین در کنگره بیستم و بویژه در سالهای اخیر مسایل فوق بار دیگر جان تازه ای پیدا کرده است و پرسشهایی به قرار زیر در برابر ما قرار می گیرد:

آیا انقلاب اکتبر در واقع یک انقلاب سوسیالیستی بوده است؟ آیا در شوروی در سالهای ۴۰-۱۹۳۰ جامعه سوسیالیستی در دست ساختمان بوده است؟ آیا راه استالین همان راه لنین بود یا انحرافی از آن بشمار می رود؟ و بالاخره ماهیت نظام کنونی شوروی چیست؟

بدیهی است بین آنچه امروز در شوروی می گذرد، با آنچه که مورد نظر بنیان گزاران حکومت شوروی بود، تفاوت وجود دارد. ادامه نوعی استثمار در اتحاد شوروی، کمبود آزادیهای فردی و اجتماعی، فشار بوروکراسی فقدان امنیت کامل قضایی از جمله مسایل فراوانی است که به سلامت جامعه شوروی لطمه می زند و بازتاب نا مطلوبی در جهان دارد.

اتحاد شوروی در پنجاه سال گذشته موفقیتهای بزرگی در زمینه های اقتصادی و حل بسیاری از مشکلات اجتماعی بدست آورده است. اما در سالهای اخیر رفته رفته آهنگ پیشرفت اقتصادی کند شده و بطور آشکار امکان تامین هدفهای برنامه ریزی با دشواریهای جدی مواجه شده است، که بنظر می رسد اساس آن در ناهماهنگی بین رشد نیروهای تولید و نهادهای اجتماعی که زیر فشار بوروکراسی قرار دارد، باشد.

اگر در سالهای ۱۹۳۰ وجود یک رشته دشواریهای داخلی و خارجی، محدودیت آزادیهای دموکراتیک را ضروری می ساخت امروز با توجه به تغییرات بزرگی که در جهان روی داده و کاهش خطر مداخله نظامی از خارج

---

۱- البته در چنین جزوه فشرده ای امکان پاسخ گویی به پرسشهای بالا نبوده و کوشش شده تنها به بعضی از جنبه های مهم آن اشاره شود.

و موفقیت‌های بزرگی که شوروی در زمینه اقتصادی، بدست آورده، هیچگونه ضرورتی برای نفی آزادی‌های اساسی مردم دهنده نمی‌شود. وانگهی عدم تفکیک وظایف حزب، دولت و سندیکاها و تمرکز قدرت‌های اجرایی و حتی قانونگزاری و قضایی بطور غیر مستقیم در دست حزب، یعنی گروه محدود افراد کمیته مرکزی، با تکامل جامعه بسیار پیشرفته و صنعتی اتحاد شوروی سازگار نیست. به همین مناسبت تأمین کامل آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و از آن جمله آزادی اجتماعات، احزاب (که برای تحقق سوسیالیسم مبارزه می‌کنند) و سندیکاها، کارگری از ضرورت‌های اساسی جامعه پیشرفته اتحاد شوروی است.

دموکراسی از اجزاء جدایی ناپذیر مارکسیسم است. مارکس جامعه‌ای را در نظر داشت و در راه تحقق آن می‌کوشید که انسان نه تنها در آن از آسایش مادی کامل برخوردار باشد بلکه در درجه اول بتواند استعداد های انسانی خود را شکوفا سازد، امری که انجام آن تنها در شرایط برقراری کامل آزادی‌های اساسی امکان پذیر است.

از نظر مارکس دیکتاتوری پرولتاریا شکل حاکمیت و دولت طبقه کارگر را تنها در یک مدت زمان محدود و برای انجام هدفهای معین تشکیل می‌داد. او بویژه روی دیکتاتوری طبقه کارگر در برابر دیکتاتوری بورژوازی تکیه می‌کرد. اما در عمل دیده شد که دیکتاتوری طبقه، به دیکتاتوری حزب و بالاخره به دیکتاتوری رهبران حزب تبدیل شد. و در این رهگذر به آزادی‌های اساسی مردم صدمه های جبران ناپذیری وارد شد. امروز با توجه به شرایط مناسب بین‌المللی وقت آن رسیده است که درباره نقش دولت در کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی مطالعات تازه ای انجام گیرد و با توجه به تغییرات تازه فشار دستگاه‌های مختلف دولت و بوروکراسی در جامعه بطور محسوسی کاهش یابد.

اما سیمای کنونی جامعه شوروی هر چه باشد هیچ چیز نخواهد توانست ذره‌ای از ارزش و اهمیت انقلاب اکتبر، این بزرگترین حادثه اجتماعی تاریخ بشر و تاثیر بزرگ و دوران ساز آن در سیر تحولات جهان و از آن جمله خود شوروی بکاهد.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر سرآغاز تحولات عمیق اجتماعی در داخل شوروی گردید . کلیه ابزار و وسایل تولید به مالکیت جامعه درآمد ، زمین در اختیار کخوزها گذاشته شد ، کارگران و دهقانان بی چیز و میانه حال برای اولین بار در تاریخ بشر برتری نظام حکومتی خود را بر سایر نظامات اجتماعی نشان دادند . آنها بدرستی ثابت کردند اگر به زحمتکشان امکان داده شود مظهرچه دگرگونیهای شگرفی در جامعه می توانند باشند

انقلاب اکتبر اتحاد شوروی را به پایگاه نیروهای دموکراتیک سراسر جهان و به مرکز مطمئن جبهه ضد فاشیستی تبدیل کرد . کارگران اروپا برای دفاع از آزادیهای دموکراتیک و حقوق سندیکایی خود در حکومت شوروی یار و وفاداری دیدند . اتحاد شوروی با شکست فاشیسم ، طبقه کارگر اروپا را از اسارت و سلطه وحشی ترین انواع دیکتاتوری هانجات داد .

شلیک توپهای انقلاب اکتبر مارکسیسم - لنینیسم را به شرق به ارمغان آورد . و پیروزی انقلاب چین تحت تاثیر آن انجام گرفت . انقلاب اکتبر آرمان آزادی ملی در کشورهای مستعمره و وابسته را شکوفا ساخت . میلیونها تن از مردم آفریقا و آسیا و آمریکا با الهام از انقلاب اکتبر برای کسب آزادی و استقلال ملی به حرکت درآمدند .

اینها بخشی از هدایای انقلاب اکتبر و نظام اجتماعی شوروی برای مردم جهان است . واقعیاتی است که نمی توان آنها را نادیده گرفت و با نام لنین استالین پیوند خورده است

خروشچف در کنگره بیستم و پس از او رهبران احزاب کمونیست کوشیده اند نام لنین را از استالین جدا کنند و بار مسئولیت تمام نارساییهای جامعه شوروی را به گردن استالین بگذارند و از لنین سیمایی "دموکرات" و "لیبرال" ترسیم کنند . اما جدا کردن نام این دو غیر ممکن است . حمله به استالین در حقیقت سرپوشی است برای رسوا کردن و سیاه نشان دادن دیکتاتوری پرولتاریا - یعنی لنینیسم . استالینیسم چیزی نیست مگر لنینیسم در دوران ساختمان جامعه سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده . امروز پس از گذشت ۲۰ سال از کنگره بیستم قیافه ضد استالینی ها مشخص تر شده است . در اروپای غربی ،

کمونیسم اروپایی بنام دفاع از دموکراسی پرولتاریایی و مارکسیسم آشکارا جدایی خود را از لنینیسم بیان کرده است. دیکتاتوری پرولتاریا، حکومت شورایی و انقلاب قهرآمیز از مظاهر کمونیسم عقب مانده آسیایی به شمار می آید. احزاب کمونیست اروپای غربی و حزب کمونیست ژاپن به انتقاد علنی از نظریات لنین پرداخته اند. آنها به درستی اعلام می کنند که ریشه استالینیسم در لنینیسم قرار دارد.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مقابله با این دشواریها در وضع بغرنجی قرار گرفته است. تجربه چند سال گذشته نشان می دهد که اتهامات خروشچف به استالین و سکوت رضایت آمیز رهبران کنونی اتحاد شوروی نسبت به اتهامات وارده نه تنها به شکوفایی و رشد مارکسیسم خدمتی نکرده است، بلکه با ایجاد ابهامات بیشتر موجب سرخوردگی گروه کثیری از مارکسیستها در سراسر جهان گردیده و جنبش کمونیستی را بغایت ضعیف کرده است. مارکسیستها از کشف حقایق و اهمه ای بخود راه نمی دهند، زیرا کشف حقیقت به روشن شدن راه و هدف آنها خدمت می کند. اما بین کشف حقیقت و تهمت زنی و رسواسازی، آنها از طرف حزب و مقامی که موقعیت برجسته ای در جنبش کمونیستی دارد، تفاوت زیادی وجود دارد. نتیجه عملی این اتهامات تفرقه، سرخوردگی، یاس و بی هدفی در جنبش کارگری است.

اگر رهبران اتحاد شوروی نسبت به گذشته حزبی که برای زحمتکشان جهان بسی عزیز است احساس مسئولیت می کنند، اگر برای افکار عمومی مارکسیستهای سراسر جهان حرمت و اعتبار قایل اند می باید اسناد و مدارک مربوط به دوران سالهای ۵۳-۱۹۲۴ را بطور کامل در اختیار جهانیان قرار دهند. بررسی دقیق این اسناد بسیاری از رازهایی را که در تاریخ اتحاد شوروی سرپوشیده مانده حل خواهد کرد. جنبش کمونیستی نمی تواند با سرپوش گذاشتن روی حقایق حتی یک گام جدی به جلو بردارد. برای ایجاد وحدت و یکپارچگی باید با صراحت و روشنی همه چیز را در میان گذاشت و از اندیشه ها، راهنماییهای میلیونها کمونیست و توده مردم در حل آنها کمک گرفت. اگر رهبران کنونی اتحاد شوروی در برابر این خواست بسیار



مهم و اساسی دوران ما مقاومت کنند در راه خطرناکی گام گذاشته اند که پیش بینی سرانجام آن دشوار نیست .

گرچه اولین تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا تجربه های تلخی در بر داشته است ولی با توجه به آثار بزرگی که در سیر تکامل جامعه شوروی و جهان باقی گذاشت می توان آن را موفقیت بزرگی در تاریخ بشر دانست که راه را برای پیروزی انقلابات دیگر هموار کرد .

انقلاب اکتبر را باید به منزله یکی از اجزای انقلابات کارگری جهانی با توجه به شرایط زمانی و مکانی روسیه مورد بررسی قرار داد . تنها در چنین صورتی می توان به مشخصات ویژه بلشویسم ، علل پیدایش و پیروزی آن ، اشتباهات رهبران اتحاد شوروی و خدمات آنها به امر زحمتکشان در جهان آشنا شد .

مسئله استالین ضرورت توجه به یک نکته اساسی را برای همه علاقمندان به هر طبقه کارگر و سوسیالیسم در کشور ما دوباره تاکید می نماید . و آن بررسی مستقل همه حوادث سیاسی و اجتماعی جهان بویژه مسایلی که در کشورهای سوسیالیستی اتفاق می افتد جدا و بی توجه به سیاست رسمی دولت و یا احزاب کارگری و کمونیستی آن کشورهاست .

در گذشته سازمانهای سیاسی چپ گرای کشور ما بر اساس یک تعبیر مکانیکی از انترناسیونالیسم پرولتری می کوشیدند برداشتها و موضع خود را نسبت به حوادث جهانی بویژه حوادث و مسایل کشورهای سوسیالیستی با موضع برداشت حزب کمونیست اتحاد شوروی هم آهنگ سازند ، حتی دنباله روی آن حزب باشند . این موضع دنباله روی نه تنها متضاد با منافع زحمتکشان میهن ما ، و مخالف مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتاریایی است بلکه با منافع واقعی طبقه کارگر و احزاب کشورهای که این طبقه در آنها به قدرت رسیده مغایر است . مارکسیستها می باید به همه اقدامات احزاب و دولت های مارکسیستی با روحیه انتقادی نگاه کنند تنها بدین وسیله ممکن است به سهم خود آنها را از تکرار و ادامه اشتباه باز دارند و به خلاقیت فکری در جنبش کارگری کمک کنند .

انتشارات دهکده

بها ۳۵

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان